

# خلاصه کتاب تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل

حمیرا مشیرزاده

ویرایش شده در:

ISUPOL91.IR

## مقدمه: تکرر نظری در روابط بین‌الملل

نظریه ابزار شناخت جهان است و اثبات‌گرایان آن را آئینه واقعیت می‌دانند که واقعیت تجربی را منعکس می‌کند. از دیدگاه آنان نظریه علمی که از پیوند و ترکیب چند گزاره تشکیل می‌شود و شناخت علمی یا شناخت ما از جهان پیرامون را در پی دارد دارای ویژگی‌هایی است: ۱- انطباق با واقعیت مادی، عینی، ملموس و صادق بودن ۲- آزمون‌پذیری و تکرارپذیری ۳- ابطال‌پذیری ۴- بیان علّیت و ارتباط بین متغیرها ۵- جهان‌شمول بودن ۶- فارغ از جهت‌گیری‌های ارزشی و دربردارنده جدایی بین فاعل شناسا و موضوع شناخت است. ۷- تبیین‌کننده واقعیت و علت‌ها است و لذا ۸- قابلیت اندازه‌گیری دارد و سنجش‌گرا است.

گروهی دیگر معتقدند که نظریه بر اساس اهداف و منافع خاصی شکل می‌گیرد، نگاهی گزینشی به واقعیت و جهان دارد تا بتواند راه و روش یا عمل برخی افراد، گروه‌ها یا کشورها را موجه جلوه دهد مثل نظریه مدرنیسم در زمینه توسعه‌یافتگی یا نظریه قدرت هژمونیک یا نظریه حق با کسی است که قدرت دارد و ...

دسته‌ای دیگر یعنی پسامدرنیست‌ها (پسا اثبات‌گرایان) رابطه نظریه و واقعیت را رابطه‌ای پیشینی- پسینی می‌دانند یعنی اینکه نظریه مقدم بر واقعیت است و این نظریه است که واقعیت را می‌سازد. در این دیدگاه واقعیت حاصل توافق اجتماعی است، آن چیزی واقعیت دارد که اجتماع در مورد آن به توافق رسیده باشد بنابراین ما با یک واقعیت عام و جهان‌شمول روبرو نیستیم بلکه با واقعیات یا در واقع روایت‌های خاص تاریخی روبرو هستیم که باید با قرار گرفتن در درون آن‌ها معنای آن‌ها را بفهمیم نه علت آن‌ها را تبیین کنیم. پس از درون خود نظریه‌ها نمی‌توان به صدق یا کذب آن‌ها دست‌یافت بلکه باید به عمق رفت و مبانی فرانظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه آن‌ها را درک کرد. نماینده نظریه‌پردازی مبتنی بر اثبات‌گرایی، واقع‌گرایی نواقع‌گرایی، لیبرالیسم، نهادگرایی نولیبرال و ... است و نماینده پسا اثبات‌گرایی نیز نظریه‌های انتقادی، فمینیستی و بحث‌های پسا تجددگرایان است.

## مباحث فرانظری در روابط بین‌الملل

در مباحث پست‌مدرنیستی در مورد نظریه گفته می‌شود که اگر معنای واقعیت وابسته به نظریه است بنابراین ضروری است صحت و سقم نظریه نیز بررسی شود که این مهم بستگی به موضوعات فرانظری هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دارد. هستی‌شناسی به این معناست که جهان از چه عناصر و اجزائی تشکیل شده و آن عناصر و اجزاء چگونه عمل می‌کنند. معرفت‌شناسی یعنی اینکه ما درصدد شناخت چه چیزی هستیم و منظور از روش‌شناسی این است که ما به چه روشی درصدد شناخت محیط پیرامون خود یا جهان هستیم.

با توجه به بُعد هستی‌شناختی نظریه روابط بین‌الملل یعنی اکتشافی بودن آن الکساندر ونت می‌گوید باید قبل از تحقیق در مورد معنای حاکمیت یا نهادهای بین‌المللی ابتدا باید بدانیم که کنش گران چیستند، چگونه باهم ارتباط دارند و ...

در زمینه هستی‌شناسی میان نظریه‌پردازان جریان اصلی یا مادی‌گرا و جریان دوم یا معنا محور اختلاف نظر وجود دارد. از دیدگاه مادی‌گرا جهان مستقل از ذهن انسان‌ها وجود دارد و همین جهان واقعیات مورد مطالعه را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه دوم ساختارها، نهادها و کارگزاران جنبه ذهنی و گفتگومانی دارند و ما در جهان انگاره‌ها زندگی می‌کنیم. دیدگاه سومی هم وجود دارد که بر اساس آن موجودیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی علاوه بر ابعاد و ساختارهای مادی، ساختارهای معنایی نیز دارند. از دیدگاه جریان اصلی، مادی‌گرا یا ساختارگرا آنچه به کنش گران و کنش‌های آنان شکل می‌دهد ساختارهای مادی است اما از دید پسا ساختارگرایان کنش گران سرشتی اجتماعی دارند و هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و باورها و ... به هویت آن‌ها شکل می‌دهند.

موضوع دیگر در زمینه هستی‌شناختی، تقسیم‌بندی فردگرایی-کل‌گرایی یا مشکل کارگزار-ساختار بر اساس نحوه شکل‌گیری نظام بین‌الملل است. اگر تقدم با واحدهای تشکیل‌دهنده (دولت‌ها) باشد با فردگرایی روبرو هستیم و اگر تقدم با نظام باشد با کل‌گرایی روبرویم که هر دو ضمن تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی به دولت یا نظام بین‌المللی جنبه مادی می‌دهند؛ اما دیدگاه بینابین معتقد است که کارگزار و ساختار منزلت هستی‌شناختی برابری دارند و به‌طور متقابل به یکدیگر قوام و تعین می‌بخشند بدون اینکه به یکی از آن‌ها جنبه مادی یا شیئیت ببخشند.

یکی دیگر از مسائل در زمینه هستی‌شناسی رشته روابط بین‌الملل این است که کنش‌گران این نظام را چه واحدهایی تشکیل می‌دهند آیا فقط دولت‌ها هستند یا در کنار دولت‌ها سازمان‌های غیردولتی، جنبش‌های اجتماعی، افراد و... نیز نقش ایفا می‌کنند. جنبه دیگر مسائل فرانظری مباحث معرفت‌شناختی است. اثبات‌گرایان به واقعیت مستقل از ذهن و امکان شناخت باور دارند، این‌ها به دو گروه خردگرایان (تأکید بر توانایی خرد انسانی در فهم واقعیت) و تجربه‌گرایان (فهم واقعیت از راه حس) تقسیم می‌شوند. دیدگاه علم‌گرایی و پوزیتیویستی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به شکل انقلاب رفتاری وارد روابط بین‌الملل شد؛ اما در مقابل آن دیدگاه‌های پسا ساختارگرایی قرار دارند که طیفی را تشکیل می‌دهند برخی از آن‌ها اساساً منکر رسیدن به شناخت حقیقی هستند، بعضی دیگر مانند ویتگنشتاین معتقد به بازی‌های زبانی هستند و اینکه واقعیت در درون زبان ساخته می‌شود، برخی دیگر مثل کوهن بر خاص و قیاس ناپذیر بودن پارادایم‌های علمی تأکید می‌کنند و گروهی مانند فایربرد بر این باورند که علوم اجتماعی در واقع تابع روندهای فلسفه علم نیست. فوکو و دریدا نیز به گفتمانی و نسبی بودن شناخت اشاره دارند.

### طبقه‌بندی نظریه‌ها در روابط بین‌الملل

در مورد نظریه‌های روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی کم‌وبیش متفاوتی صورت گرفته است: بیشتر واقع‌گراها این نظریه‌ها را به دو گروه کلی واقع‌گرا و آرمان‌گرا تقسیم می‌کنند. در این باره ای. اچ. کار می‌نویسد نظریه‌های واقع‌گرا به هست‌ها، جدایی‌خیز سیاسی و خیر اخلاقی، درس‌های تاریخ، سیاست به‌عنوان قدرت اشاره دارند نه هماهنگی بین منافع کشورها، فرایندهای حقوقی و تحمیل اصول اخلاقی. از نظر واقع‌گرایی به علت حاکم بودن وضعیت طبیعی ماقبل اجتماعی، حالت «حاصل جمع صفر» حاکم است و لذا نمی‌توان از مفهوم جامعه بین‌المللی سخن گفت.

مارتین وایت از سه سنت نظری روابط بین‌الملل با عنوان واقع‌گرایی یا سنت ماکیاوولی، انقلابی‌گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسوسیو سخن گفت. در واقع‌گرایی دولت شکل‌آفرین است که به منافع سایر دولت‌ها بی‌توجه است و به دلیل ناامنی متقابل صلح شکننده است. در انقلابی‌گری جامعه جهانی بشری، از طریق برداشتن مرزهای ملی دولت‌ها، مطرح است. در انقلابی‌گری انسان‌ها بر دولت‌ها تقدم دارند اما خردگرایی به‌عنوان راه میانه بین این دو و تحت تأثیر لاک و هیوم، انسان را موجودی اجتماعی و در تعامل پایدار با یکدیگر دانسته و آنا‌رشی را مانع همکاری اقتصادی و اجتماعی اعضا نمی‌داند. این همکاری‌ها بر اساس حقوق بین‌الملل و مدنیت بین دولت‌هایی که شخصیت حقوقی دارند صورت می‌گیرد.

تقسیم‌بندی نظری دیگر تأکید کریس براون بر نظریه‌های هنجاری است، که به ماهیت اخلاقی روابط میان دولت‌ها توجه دارند. این نظریه‌ها به دو گروه جهان‌وطن‌انگار (ایجاد حکومت جهانی) و اجتماع‌گرا (ایجاد دولت‌های مستقل) تقسیم می‌شوند.

مایکل بنکس به سه پارادایم متعارض در روابط بین‌الملل اشاره دارد: ۱- واقع‌گرایانه شامل نقش اصلی دولت‌ها و در نتیجه نقش زور در نظام بین‌الملل ۲- کثرت‌گرایانه یعنی وجود شبکه متعدد و متداخل میان کنشگران مختلف که به نظم جهانی شکل می‌دهد. ۳-

ساختارگرایانه منظور نظام جهانی است که در آن پیوسته ثروت از پیرامون به مرکز منتقل می‌شود، در این نظام طبقات کنشگران اصلی هستند و تضاد میان فقیر و غنی باید تبیین شود.

جیمز روزنا نیز سه رهیافت را ارائه می‌کند: الف) رهیافت دولت‌محور با ویژگی‌هایی مانند دولت‌ها به‌عنوان کنشگران اصلی، ماهیت آنارشیک نظام و ... ب) رهیافت چند محور با تکیه بر تعدد کنشگران، پیچیدگی نظام بین‌الملل، وابستگی متقابل و ...

ج) رهیافت جهان محور با تکیه بر بنیان اقتصادی نظام بین‌الملل و ...

هولیس و اسمیت از لحاظ روش‌شناختی به دو سنت نظری در روابط بین‌الملل اشاره دارند: یکی سنت طبیعت‌گرایی که علت کاو و تبیینی است یعنی در پی یافتن علت رویدادها در روابط بین‌الملل است و دیگری در پی فهم روابط بین‌الملل از درون است.

می‌توان تقسیم‌بندی‌های دیگری را نیز اعمال کرد؛ گرچه رشته روابط بین‌الملل خود را با این تقسیم‌بندی‌ها تعریف کرده اما اسمیت آن‌ها را ساختگی می‌داند زیرا به‌هیچ‌وجه نمی‌توان یک نظریه را تحت عنوان مشخصی قرارداد. بنابراین در روابط بین‌الملل به دلیل نبود یکپارچگی و اجماع شاهد مناظرات نظری هستیم.

### مناظرات نظری در روابط بین‌الملل

تاکنون سه یا چهار مناظره میان رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل رخ داده است: مناظره اول بین آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان بود که جنبه هستی‌شناختی داشت و به بحث (سرشت نظام بین‌الملل و انگیزه رفتار دولت‌ها) مربوط می‌شد که داشت که با وقوع جنگ جهانی اول و شکست آرمان‌گرایان به پایان رسید. مناظره دوم جنبه معرفت‌شناسی - روش‌شناسی داشت، بین رفتارگرایان طرفدار به‌کارگیری روش‌های علوم طبیعی در روابط بین‌الملل از یک‌سو و سنت‌گرایان مخالف به‌کارگیری روش‌های کمی - تجربی و به‌کارگیری تاریخ، فلسفه، تجربه فردی و اشراق در روابط بین‌الملل از سوی دیگر. در مورد مناظره سوم توافق چندانی وجود ندارد برخی آن را میان رفتارگرایی و رفتارگرایی، برخی میان واقع‌گرایی و وابستگی متقابل یا فراملی‌گرایی و برخی آن را میان سه پارادایم واقع‌گرا، لیبرال و رادیکال می‌دانند. در مناظره سوم بحث بر سر ساختار نظام و ماهیت آن، کنش‌گران اصلی و رابطه میان سیاست داخلی و بین‌المللی است.

از جنبه‌ای دیگر مناظره سوم، بحث میان نو واقع‌گرایان و منتقدان پسا اثبات‌گراست که ماهیتی فرانظری دارد. در یک‌سوی مناظره جریان اصلی علم‌گرایی معتقد به شناخت عینی و در سویی دیگر ضد شالوده‌گرایان منکر امکان شناخت قرار دارند. از دیدگاه اول معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی شکل می‌دهد ولی از دیدگاه دوم برعکس. گروه دوم معتقدند که هیچ معیاری برای ارزیابی شناخت و دعاوی حقیقت وجود ندارد.

مناظره چهارم بین خردگرایان (نو واقع‌گرایان و نولیبرال‌ها) که خرد انسانی را قادر به رسیدن به شناخت می‌دانند و بازاندیش‌گرایان (نظریه‌پردازان انتقادی و پسا ساختارگرا) که بر اجتماعی بودن واقعیت، نقش معنا، زبان و ... در شکل دادن به واقعیت تأکید دارند، است. بنابراین ما با روابط بین‌الملل به‌عنوان رشته‌ای مواجه هستیم که تعدد و تکثر و تضاد نظری به ویژگی اصلی آن تبدیل شده است.

### فصل اول: لیبرالیسم

رشته روابط بین‌الملل با لیبرالیسم آغاز شد. معاهده صلح ورسای، اعلامیه ویلسون و تأکید آن بر ایجاد سازوکارهای حفظ صلح مانند حقوق بین‌الملل، جامعه ملل، امنیت دسته‌جمعی، دیپلماسی علنی، کاهش تسلیحات ملی، تجارت آزاد، سازمان‌های بین‌المللی گواه این

مدعاست. قبل از آن نیز اندیشمندان و نویسندگان لیبرالی چون کانت، جرمی بنتام و ویلیام پین مروج افکار لیبرالی مانند جلوگیری از جنگ و ایجاد صلح از طریق دموکراسی، کارگزاری‌های بشری، همکاری و تجارت بودند.

مفروضه‌های لیبرالیسم از دیدگاه آستین و پتیفورد: عقلانی بودن انسان (عقلانیت ابزاری یعنی شکل دادن به منافع و تعقیب آن و فهم اصول اخلاقی)، آزادی فرد، برداشت مثبت از سرشت بشر، مؤثر بودن کارگزاری انسانی در جهت تغییر، عدم تفکیک میان قلمرو داخلی و بین‌المللی، تعهد به اجتماع جهان‌شمول بشری و نفوذپذیری مرزهای میان دولت‌ها.

گرچه در مورد لیبرالیسم نیز مانند سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد اما چهار محور اصلی بحث آن‌ها را می‌توان به این صورت برشمرد: صلح دموکراتیک، فراملی گرایی، تأکید بر نقش تجارت و ارتباطات در کاهش جنگ‌ها و ایجاد صلح و نهادگرایی.

نظریه صلح دموکراتیک از سوی کانت عنوان شده است مبنی بر اینکه دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند بنابراین با ایجاد حکومت‌های دموکراتیک می‌توان به صلح جهانی و ابدی دست یافت.

فراملی گرایی بر روابطی برای روابط دولت‌ها و اهمیت بازیگران و سازمان‌هایی غیر از دولت‌ها مانند شرکت‌های چندملیتی، گروه‌های انقلابی، اتحادیه‌های صنفی، شبکه‌های علمی و حتی افراد تأکید دارند. از مهمترین نمایندگان این دیدگاه کوهن و نای هستند. از نظر کوهن و نای سازمان‌ها یا بازیگران فراملی به پنج طریق بر روابط میان حکومت‌ها تأثیر می‌گذارند: ۱- تغییرات نگرشی ۲- پیشبرد کثرت‌گرایی ۳- ایجاد وابستگی و وابستگی متقابل ۴- ایجاد ابزارهای جدید تأثیرگذاری ۵- ظهور کنش گران جدید خودمختار یا شبه خودمختار در سیاست جهانی.

فرگوسن و منزباخ ادامه‌دهندگان نظریه فراملی گرایی در دوران پسابین‌الملل هستند که بر ظهور هویت‌های جدید مانند گروه‌های تروریستی، شرکت‌های چندملیتی در این دوران تأکید دارند و معتقدند که این گروه‌ها موقعیت انحصاری دولت را از بین برده‌اند.

اندیشمندانی مانند ولف، زیمرن، نورمن اینجل، کارل دویچ، روزکرانس، ریچارد کوپر، کوهن و نای، ادوارد مورس و... به‌عنوان نظریه‌پردازان تجارت، وابستگی متقابل و ارتباطات در روابط بین‌الملل اعتقاد داشتند که تجارت، وابستگی متقابل و ارتباطات موجب همگرایی، پیوند و همبستگی جهانی بین دولت‌ها و ملت‌ها و کاهش جنگ و پیشبرد صلح و رفاه از طریق اتحادیه‌های گمرکی، مناطق آزاد تجاری، افزایش مبادلات اقتصادی و ارتباطات اجتماعی، ایجاد اجتماعات سیاسی و امنیتی و رواج همکاری‌های بین‌المللی می‌شود. آن‌ها وجود اتحادیه اروپا را نمونه عینی این موقعیت می‌دانند.

## نهادگرایی لیبرال و نولیبرال

نهادگرایی لیبرال دیدگاه خوش‌بینانه‌ای در مورد نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی در ایجاد صلح و ثبات بین‌المللی دارند. نظریه‌های کارکردگرایی، نو کارکردگرایی و نهادگرایی نولیبرال شاخه‌های نهادگرایی لیبرال هستند.

از نظر کارکردگرایی، دیوید میتزانی، دولت‌ها می‌توانند از طریق فعالیت مشترک در عرصه سیاست ملایم (حوزه اقتصادی و اجتماعی) و انتقال اقتدار خود به اینگونه نهادها ابتدا به‌نوعی وحدت اقتصادی برسند که زمینه دستیابی به وحدت سیاسی و سپس همکاری بین‌المللی و نهایتاً برقراری صلح جهانی است.

سپس ارنست هاس نو کارکردگرایی را مطرح کرد که بر لزوم وجود نهادهای فراملی و فوق ملی در سطح منطقه اروپا تأکید کرد و اقتصاد و سیاست را کاملاً جدا از هم ندانست لذا موضوع سرریزی و سرایت همکاری از بخشی به بخش دیگر و همکاری بین بخشی و

همگرایی بخشی را مطرح کرد. به این صورت که همکاری در یک بخش به بخش یا بخش‌های دیگر هم سرایت می‌کند و در حوزه سیاسی نیز مانند حوزه اقتصادی این همکاری‌ها امکان‌پذیر است.

## نهادگرایی نولیبرال

نهادگرایی نولیبرال بر اساس دیدگاه کوهن، مهمترین نظریه‌پردازان این دیدگاه، ترکیبی از واقع‌گرایی ساختاری و وابستگی متقابل است و نظریه‌ای در باب رژیم‌های بین‌المللی از منظر نولیبرال است. بنابراین نظریه او نظریه همکاری بر پایه مفروضات واقع‌گرایی است. به عبارت دیگر نهادگرایی نولیبرال درصدد این است که نشان دهد چگونه با وجود آنارشیک بودن نظام بین‌الملل و افول هژمونی آمریکا، همکاری در این نظام تداوم می‌یابد؛ و همین جاست که رژیم‌های بین‌المللی اهمیت می‌یابند، زیرا رژیم‌ها ابزار پیش برنده همکاری پس از افول هژمونی هستند و دولت‌ها نیز، با وجود بی‌توجهی نسبت به دستاوردهای دیگران و سعی در به حداکثر رساندن دستاوردهای مطلق خود، منافع خود را با توجه به گزینش عقلانی در تداوم همکاری می‌بینند. کارکرد رژیم‌ها عبارتند از: ایجاد الگو در چارچوب حوزه‌های موضوعی، ارائه اطلاعات و افزایش مسئولیت‌پذیری در دولت‌ها و کاهش هزینه مبادلات در چانه‌زنی‌های مشروع. از دیدگاه نولیبرال‌ها آنارشی به معنای هرج و مرج نیست و همکاری در آن امکان‌پذیر است و این به معنای تلاش برای پیوند میان سنت واقع‌گرایی و سنت لیبرال در روابط بین‌الملل است.

## فصل دوم: واقع‌گرایی و تحولات آن

واقع‌گرایی مهم‌ترین، پایدارترین و پرجاذبه‌ترین نظریه جریان اصلی روابط بین‌الملل است که شعبات، شاخ و برگ‌ها و نظریه‌پردازان نسبتاً زیادی را به خود اختصاص داده است. از جمله مایکل دوایل به سه سنت واقع‌گرایی یعنی بنیادگرایی متأثر از ماکیاولی، ساختارگرایی متأثر از هابز و تکوین‌گرایی متأثر از روسو اشاره دارد. گفته می‌شود در تفکر غربی توسیدید اولین کسی بود که در نوشته‌های خود به موازنه قدرت به عنوان عنصر واقع‌گرایی توجه نمود. باین حال نیبور، آگوستین قدیس را که از دولت‌های زمینی به عنوان قابیلیانی ناپاک و دنیوی یاد می‌کند به عنوان اولین واقع‌گرای بزرگ تاریخ غرب می‌داند و ای. اچ. کار این لقب را به ماکیاولی می‌دهد که می‌گفت اخلاق تابع سیاست است. ماکیاولی وظیفه فرمانروا را تضمین بقاء دولت می‌دانست و به سرشت بشر نگاه بدبینانه‌ای داشت. هابز نیز به عنوان یک واقع‌گرا به ذات بشر بدبین بود و امکان تغییر آن را منتفی می‌دانست، اخلاق را از سیاست جدا می‌کرد و معتقد به وضع طبیعی و هرج و مرج در روابط بین‌الملل بود.

هگل نیز از این جهت که جایگاه قدرت را مهم می‌دانست و مهمترین وظیفه دولت را بقاء خود می‌دانست یک واقع‌گرا بود. همچنین تریاچکه که سیاست قدرت را بیان مستند مشیت الهی می‌دانست و جنگ را آزمونی می‌دید که سرنوشت ملت‌ها را به حق تعیین می‌کند یک واقع‌گرا بود. در شرق باستان نیز فلاسفه مکتب قانون چین و کاتیلانای هندی جزو اولین واقع‌گراها به حساب می‌آیند.

## واقع‌گرایی در نیمه قرن بیستم

بیشتر واقع‌گرایی نوین را واکنشی دسته‌جمعی در مقابل آرمان‌گرایی اوایل قرن بیستم می‌دانند چرا که سیاست‌های توسعه‌طلبانه آلمان، ژاپن و ایتالیا تلاش‌های آرمان‌گرایان برای ایجاد صلح از طریق هنجارهای حقوقی، اخلاقی و فوق ملی را با شکست مواجه کرد. بنابراین طرح ایجاد نظم جهانی عقلانی و حقوقی با وقوع جنگ جهانی دوم به فراموشی سپرده شد و نسل پس از جنگ سیاست بین‌الملل را

مبارزه قدرت تلقی کرد. جامعه علمی نیز از این بدبینی‌ها برکنار نبود لذا رهیافت صلح‌طلبانه مبتنی بر به‌کارگیری نهادها و اصول اخلاقی برای تأمین نظم و صلح بین‌المللی را کنار گذاشت و به تدریج واقع‌گرایی به مکتب مسلط فکری تبدیل شد. واقع‌گرایی نوین با انگاره‌های سنتی از قبیل: دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل، آنارشیک بودن نظام بین‌الملل، نبودن راه‌حل نهایی برای جنگ، موازنه قدرت و حفظ منافع ملی همراه بود و به‌صورت واکنشی در برابر بحران نظام بین‌المللی و در تضاد با بنیان‌های فکری- فلسفی آرمان‌گرایی شکل گرفت.

واقع‌گرایی در قرن بیستم به دو صورت بروز کرد: ۱- طرفداران مفهوم قدرت به‌عنوان هنجار ۲- دیدگاه دیگر از اصطلاح قدرت در مفهومی غیرهنجاری و تحلیل در چارچوب برداشتی پیچیده‌تر از نظام بین‌المللی استفاده کرد.

از اواخر نیمه اول قرن بیستم نویسندگان واقع‌گرا به ارائه دیدگاه پرداختند که افکار آن‌ها تأثیر عمده‌ای بر رشد واقع‌گرایی داشت. این نویسندگان عبارت‌اند از: ای. اچ. کار، رینولد نیبور، فردریک شومان، آرنولد ولفرز، ریمون آرون، جرج کنان و هانس جی مورگنتا. ای. اچ. کار ضمن آنکه واقع‌گرایی را به‌عنوان پایان آرمان‌گرایی مطرح کرد گفت عالم باید واقعیت‌ها و هست‌ها را بپذیرد و به تحلیل پیامدهای آن بپردازد. او ضمن پذیرش نسبی آرمان‌پردازی‌ها و تغییر و اصلاح می‌نویسد: همیشه باید نقطه عزیمت واقعیت موجود باشد و اندیشه سیاسی باید بین آرمان و واقعیت توازن ایجاد کند. نیبور به‌عنوان عالم الهیات پروتستان بر این باور بود که گناه اولیه انسان او را آلوده کرد و لذا انسان آماده شرارت است. او سیاست بین‌الملل را تلاش برای کسب و حفظ قدرت می‌داند و به حکومت جهانی بی‌اعتناست.

از نظر شومان مؤلفه‌های واقع‌گرایی از این قرارند: هیچ اقتداری بالاتر از واحدهای سیاسی خودمختار وجود ندارد، بقاء یا حفظ خود هدف نهایی هر دولتی است، بنیان رفتار دولت‌ها بر بی‌اعتمادی استوار است، قدرت همان توانایی نظامی یا توانایی نبرد است، صلح هدف نیست بلکه شرط لازم برای افزایش قدرت نسبی است و اصول اخلاقی صرفاً ارزش تبلیغاتی دارند.

از نظر ولفرز دولت‌ها سه هدف اساسی را در سیاست خارجی خود دنبال می‌کند: ۱- گسترش ملی ۲- حفظ جامعه ملی ۳- انکار خود ملی. همچنین وی علاوه بر دولت‌ها بر مداخله کنش‌گران فروملی، فراملی و فوق ملی در صحنه جهانی تأکید دارد. ولفرز بر موازنه قدرت در روابط بین‌الملل نیز تأکید می‌کند وی هم مانند ای. اچ. کار در مواردی نظرات خود را درجایی میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی جستجو می‌کند.

آرون نیز مانند دیگر واقع‌گرایان به واحدهای سیاسی مستقل اشاره می‌کند که هدف اصلی آنان تضمین امنیت و حفظ بقاء خودشان است به‌علاوه به سرشت تجاوزکار بشر توجه دارد.

کنان سرشت بشر را غیرمنطقی، خودخواه، سرکش و متمایل به خشونت می‌داند. کنان معتقد است که اصول اخلاقی فردی را نمی‌توان به روابط بین دولت‌ها تعمیم داد. او همچنین به منافع ملی به‌عنوان راهنمای سیاست خارجی تأکید دارد و بالاخره از نظر کنان دیپلماسی می‌تواند به خنثی کردن تعارضات بین‌المللی و تغییر مسالمت‌آمیز نظام بین‌المللی کمک نماید.

مورگنتا نظریه‌پردازی است که بیشترین تأثیر را بر نظریه واقع‌گرایی روابط بین‌الملل داشته است. از لحاظ معرفت‌شناختی او به خاطر قائل بودن به امکان شناخت عینی مدرن است، آن‌چنان‌که لرکه، سعید و مک‌لند می‌گویند اما از جهت دیگر به خاطر اتخاذ رهیافت سنتی در مقابل رهیافت علمی نمی‌توان او را علم‌گرا دانست و از این جهت او با علم‌گرایی و معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه مخالف است، زیرا بر عناصر عدم عقلانیت، شانس و عدم قطعیت تأکید دارد.

از نظر مورگنتا به عنوان واقع‌گرای کلاسیک سرشت بشر پایدار و شرور است و این شرارت در قدرت‌طلبی اوست. به اعتقاد مورگنتا، مانند همه واقع‌گرایان، نظام بین‌الملل آنارشیک است. یعنی فاقد اقتدار مرکزی است که وجه تمایز آن با جامعه داخلی است. در شرایط آنارشیک توسل به روز مشروع و جنگ خصیصه مهم روابط بین‌الملل تلقی می‌شود. دولت‌ها کنش‌گران اصلی نظام بین‌الملل هستند. از نظر مورگنتا دولت ملی محصول تاریخ است و دولت‌ها واحدهایی یکپارچه و خردورز تلقی می‌شوند که مانند انسان می‌اندیشند، تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. این برداشت به وجود منافع متعدد و متعارض و تفاوت‌های فرهنگی در درون دولت‌ها توجه نمی‌کند.

برای مورگنتا قدرت و منافع ملی دو مفهوم اصلی و اساسی هستند. برداشت مورگنتا از قدرت رابطه‌ای و کنترل کنش‌گر است که از سه طریق اعمال می‌شود. دستور، تهدید و جاذبه. مورگنتا گاه قدرت را به عنوان هدف در نظر می‌گیرد و گاه به عنوان وسیله. از نظر مورگنتا هم مفهوم قدرت و هم مفهوم منافع ملی، مفاهیمی چندبعدی، ذهنی و مبهم هستند.

مفهوم دیگر نزد مورگنتا مفهوم موازنه قدرت است یعنی الگویی از روابط میان کشورها که هیچ‌یک از آن‌ها آن قدر قدرت ندارد که به تنهایی بتواند دیگران را تحت سلطه درآورد. از نظر مورگنتا دولت‌ها دودسته‌اند: دولت‌هایی که از وضع موجود راضی‌اند و دولت‌های ناراضی از وضع موجود که اگر بخواهند وضع موجود تغییر بیابد سیاست امپریالیستی را در پیش می‌گیرند که در برابر آن‌ها باید سیاست سد نفوذ را در پیش گرفت. برای مورگنتا نیز اخلاق در سیاست جایی ندارد اما این به معنی ضد اخلاقی بودن واقع‌گرایی نیست بلکه به معنی آن است که اخلاق سیاسی با اخلاق فردی فرق دارد. مورگنتا نیز بر ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل تأکید دارد و دیپلماسی را به عنوان ابزاری می‌داند که می‌تواند در خدمت صلح باشد. بهر حال نظریه مورگنتا شامل مجموعه گزاره‌هایی درباره رفتار دولت‌ها و نظام بین‌الملل است.

## نواقع‌گرایی

نواقع‌گرایی دهه ۷۰ در شرایطی که واقع‌گرایی کلاسیک به غیرعلمی بودن و عدم توجه به مسائل اقتصادی متهم می‌شد تلاشی برای علمی کردن آن و توجه به مسائل اقتصادی جدید بود. در این میان کنت والتز به عنوان نماینده نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری برای علمی کردن واقع‌گرایی کلاسیک تلاش کرد و گیلپین و کراسنر نیز کوشیدند مسائل اقتصادی و نهادهای بین‌المللی را به واقع‌گرایی سنتی اضافه کنند. قبل از والتز کسان دیگری مانند کاپلان در حوزه نظریه‌پردازی سیستمی روابط بین‌الملل مدلی فرضی از نظام بین‌الملل ارائه کرده بودند. والتز با توضیحی ساختاری از سیاست بین‌الملل آن را حوزه سیاست قدرت می‌داند. مسئله مهم برای والتز این است که چرا دولت‌ها با وجود داشتن تفاوت‌های سیاسی - ایدئولوژیک رفتار مشابهی را از خود در سیاست خارجی به نمایش می‌گذارند. بنابراین نمی‌توان این شباهت را بر اساس ویژگی واحدها توضیح داد بلکه باید به برداشت سیستمی رو آورد. هر نظام مرکب از یک ساختار و واحدهای متعامل است؛ و ساختار در وهله اول با تعامل واحدها شکل می‌گیرد و امری انتزاعی است. مؤلفه‌های نظریه والتز چنین است؛ ساختار سیاسی بر اساس سه مؤلفه تعریف می‌شود: ۱- اصل سازمان دهنده که در نظام بین‌الملل آنارشیک است (فاقد اقتدار مرکزی) در نتیجه محیط بین‌الملل محیط خودیاری است. ۲- تعیین کارکرد واحدها یا اجزاء در نظام بین‌الملل، چون دغدغه اصلی تأمین امنیت است جایی برای تفکیک یا تعیین کارکردها باقی نمی‌ماند و همه به دنبال تأمین بقا و امنیت خود هستند. ۳- توزیع توانمندی‌ها، که عامل تمایز میان واحدهاست. یعنی هر دولتی با توجه به قدرتی که دارد جایگاهی را به خود اختصاص می‌دهد و بر اساس آن جایگاه نقش خود را ایفا می‌نماید. توزیع توانمندی‌ها در نظام بین‌الملل به نظام‌های مختلف موازنه قدرت شکل می‌دهد که از میان آن‌ها نظام دوقطبی با ثبات‌تر است؛ اما ساختار نظام بین‌المللی عامل محدودکننده رفتار دولت‌ها است. در چنین نظام آنارشیکی امکان همکاری بسیار محدود



است و آنچه برای دولت‌ها اهمیت دارد دستاورد نسبی است والتز فائل به گسترش وابستگی متقابل در جهان امروز نیست، همچنین او بر این باور است که می‌توان سلاح‌های هسته‌ای را با مدیریت و کنترل مناسب افزایش داد. انتقاداتی هم به نظریه او وارد شده است از جمله تقلیل‌گرایی نظری در بُعد هستی‌شناختی و جبرگرا، شیئی‌انگار و ماده‌گرا بودن نظریه وی.

## رابط گیلین

گیلین به‌عنوان نماینده واقع‌گرایی ساختار سیستمیک هژمونیک از یک‌سو به تحول نظام بین‌الملل توجه دارد و از سوی دیگر به نقش سیاست در اقتصاد. وی به سه نوع تغییر در نظام بین‌الملل اشاره می‌کند: ۱- تغییر نظام به معنای دگرگونی در ماهیت نظام که ناشی از دگرگونی در ماهیت دولت‌هاست. دولت‌ها می‌توانند امپراتوری، دولت ملی، دولت شهر و ... باشند. ۲- تغییر سیستمیک یا تغییر در توزیع قدرت ۳- تغییر در ماهیت تعاملات درون نظام (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی).

از نظر گیلین نظام بین‌الملل به همان دلیلی شکل می‌گیرد که سایر نظام‌های اجتماعی یا سیاسی شکل می‌گیرند یعنی اینکه کنش گران وارد روابط اجتماعی می‌شوند و ساختارهای اجتماعی را برای پیشبرد منافع و اهداف خود ایجاد می‌کنند. وی نظام بین‌الملل را مخلوق کنش گران می‌داند اما نظام کنش گران را محدود می‌کند باین‌حال درجه محدودیت‌ها برای کنش گران مختلف به نسبت قدرت آن‌ها متفاوت است.

تغییر یا عدم‌تغییر در نظام بستگی به منافع و قدرت نسبی دولت‌های اصلی در نظام دارد بنابراین با تغییر منافع و قدرت دولت‌ها نظام بین‌المللی از تعادل به سمت عدم تعادل سیر پیدا می‌کند. در چنین شرایطی جنگ مشخص می‌کند که کدام دولت یا دولت‌هایی بر نظام مسلط خواهند شد.

از نظر گیلین اقتصاد قلمرو خلق ثروت است و سیاست قلمرو قدرت. ثروت دربرگیرنده سرمایه‌های مادی و انسانی است و قدرت شامل اشکال متفاوت نظامی، اقتصادی و روان‌شناختی است. گیلین تأکید می‌کند که ثروت و قدرت به‌هم پیوسته هستند و تفاوت اصلی فقط از نظر دستاوردهای این دو است. در اقتصاد دستاوردها مطلق است زیرا بازی با حاصل جمع صفر وجود ندارد اما در سیاست دستاوردها نسبی است زیرا افزایش قدرت یک دولت مستلزم کاهش قدرت دیگری است.

گیلین نقش سایر بازیگران مانند شرکت‌های چندملیتی در روابط بین‌الملل و شکل‌گیری روابط فراملی میان آن‌ها را مهم می‌داند اما او بر این باور است که آن‌ها نمی‌توانند نقش مستقیمی بر نظام بین‌الملل داشته باشند بلکه نقش آن‌ها وابسته به قدرت هژمون است. بنابراین گیلین می‌گوید آنچه می‌تواند نظام بین‌الملل و اقتصاد بین‌الملل به هم وابسته را اداره کند قدرت هژمون است که برگرفته از دیدگاه ثبات هژمونیک «کیندلبرگر» است.

با وجود توجهی که گیلین به تغییر دارد اما او هم مانند سایر واقع‌گرایان بر آن است که روابط بین‌الملل جنگلی بیش نیست و عملاً به امکان تغییر بنیادین در آن باور ندارد.

کراسنر واقع‌گرایی را نظریه‌ای در مورد سیاست بین‌الملل و تلاشی برای تبیین رفتار دولت‌های منفرد و ویژگی‌های نظام بین‌الملل به‌عنوان یک کل می‌داند. از نظر وی دولت‌های حاکم حاکمیت سرزمینی دارند، کنش گرانی یکپارچه و عقلانی‌اند، در محیطی آنارشیک عمل می‌کنند و با توجه به منافع خود می‌کوشند امنیت و رفاه خود را تأمین نمایند؛ اما در واقع‌گرایی ساختاری کراسنر نهادها یا رژیم‌های بین‌المللی که نقش «متغیرهای میانجی» را دارند مورد توجه خاص است، رژیم‌ها به معنای اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری

هستند که انتظارات بازیگران در یک حوزه موضوعی خاص حول محور آن‌ها به هم نزدیک می‌شود؛ و رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی تجسم قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل هستند. کراسنر نیز مانند گیلپین از نظریه ثبات هژمونیک برای تبیین استفاده می‌کند، از این دیدگاه اقتصاد باز بین‌الملل در شرایطی شکل می‌گیرد که یک دولت هژمون در حال صعود باشد زیرا قدرت اقتصادی هژمون به آن اجازه می‌دهد که اعتماد لازم برای یک نظام پولی بین‌المللی با ثبات را فراهم سازد.

### **واقع‌گرایی نوکلاسیک**

عنوان انتخابی گیدئون رز برای برخی آثار روابط بین‌الملل است که بر آن‌اند گستره سیاست خارجی یک کشور در وهله اول ناشی از جایگاه آن در نظام بین‌الملل و به‌ویژه قدرت نظامی آن است. لذا پیش از هر چیز به قدرت، که مانند نو واقع‌گرایان آن را بر اساس توانمندی تعریف می‌کنند توجه دارند؛ اما برخلاف نو واقع‌گرایان تنها به عوامل سطح نظام توجه ندارند بلکه به برداشت‌های ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز تکیه می‌کنند. آن‌ها ضمن مهم تلقی کردن آنارشی بر بینش‌های واقع‌گرایی کلاسیک هم تأکید می‌کنند، به این جهت به آن‌ها نوکلاسیک می‌گویند. نوکلاسیک‌ها با وجود داشتن رگه‌هایی از اشتراک مانند سایر شاخه‌های واقع‌گرایی یکپارچه نیستند و به‌طور کلی به دو مقوله واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی تقسیم می‌شوند.

### **واقع‌گرایی تهاجمی**

واقع‌گرایان تهاجمی استدلال می‌کنند که آنارشی موجود در نظام بین‌الملل دولت‌ها را وادار می‌کند تا قدرت خود را به حداکثر برسانند، زیرا در شرایط آنارشی امنیت کمیاب است. بنابراین جستجو برای امنیت به تعارض با دیگران منجر می‌شود و از این جهت تفاوت‌های داخلی دولت‌ها نسبتاً بی‌اهمیت است. این‌ها ضمن تشابه نسبتاً زیاد به والتز بر مطالعات تاریخی و تأثیر غیرمستقیم و پیچیده قدرت بر سیاست خارجی تأکید می‌کنند لذا از این جهت با نواقع‌گرایی تفاوت دارند. از نظریه‌پردازان این نوع واقع‌گرایی زکریا و مرشایمر هستند. زکریا می‌گوید زمانی که دولت‌ها به شکلی فزاینده ثروتمند و قدرتمند می‌شوند راهبردهای تهاجمی را با هدف کنترل محیط بین‌المللی در پیش می‌گیرند بنابراین افزایش قدرت ملی مساوی است با سیاست خارجی توسعه‌طلبانه‌تر.

از دید مرشایمر سه دلیل اصلی برای قدرت‌طلبی دولت‌ها وجود دارد: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، توانمندی‌های تهاجمی که همه دولت‌ها از آن برخوردارند و عدم اطمینان در مورد نیت و مقاصد دشمن.

به‌طور کلی از دید بسیاری از نوکلاسیک‌ها نظام بین‌الملل تأثیر مستقیم رفتاری ندارد بلکه در وهله اول عوامل ادراکی و ساختارهای دولتی اهمیت دارند.

### **واقع‌گرایی تدافعی**

فرض واقع‌گرایی تدافعی این است که امنیت فراوان است لذا دولت‌ها تنها در شرایطی که احساس کنند تهدید علیه آن‌ها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش اغلب به‌منظور بازداشتن تهدیدگر است و وقتی که معضل امنیت خیلی جدی شود واکنش‌های سخت‌تری رخ خواهد داد. از نظر تالیا فرو واقع‌گرایی تدافعی مبتنی بر چهار مفروضه است: معضل امنیت، ساختار ظرفیت قدرت، برداشت‌های ذهنی رهبران و عرصه سیاست داخلی.

جک اسنایدر و استفن والت مهم ترین واقع گرایان تدافعی هستند. والت بر موازنه تهدید به جای موازنه قدرت تأکید می کند.

### فصل سوم: مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی به مجموعه آثار و نویسندگانی اشاره دارد که برداشت از روابط را فراتر از نظام بین الملل می داند و قائل به اهمیت، اهداف، قواعد، نهادها، ارزش ها و هنجارهای مشترک آن هستند. ریشه مکتب در سنت خردگرایی است.   
مارتین وایت در روابط بین الملل ۳ سنت را تشخیص داد: ۱۰. واقع گرایی ۲. انقلاب گرایی ۳. خردگرایی.   
سنت سوم، ماهیت آنارشیستیک روابط بین الملل را قبول دارد و درعین حال بر اجتماعی بودن روابط تأکید دارد.   
این مکتب در ده ۵۰ و ۶۰ میلادی به کار گرفته شد. در چهارچوب سنت خردگرا جا دارد. در ده ۷۰ و ۸۰ به امکان بقای آن تردید وارد شد به دلیل نگاه کل گرایانه، دولت محوری، عدم توجه به ابعاد اقتصادی روابط بین الملل و ناتوانی در تأمین شرایط لازم برای عینیت نقاط ضعف.

اما از ده ۸۰ و ۹۰ این مکتب به تدریج مورد توجه و ارزیابی مجدد قرار گرفت. این مسئله به دلیل شرایط و بحث های جدیدی که در روابط بین الملل پیش آمد شکل گرفت. با زیر سؤال رفتن راه حل های علم گرایانه و اثبات گرایانه، پرونده برداشت های کلاسیک باز گشوده شد.

### مبانی هستی شناسی

در اندیشه های مکتب انگلیسی، بحث هستی شناسی به صراحت مطرح نشد و این جریان هیچ گاه به این سطح نرسید.   
آنچه در سطحی ترین بخش هستی شناختی مطرح می شود، نگاه به مطالعه است. آنچه در این مکتب مورد توجه است، تأکید بر جامعه بین الملل به جای نظام بین الملل است.   
نظام بین الملل یعنی دولت هایی که با یکدیگر در تماس هستند و در محاسبات خود، رفتار دیگری را مدنظر قرار می دهند؛ اما در جامعه بین الملل، با جامعه مرکب از دولت ها با آگاهی از منافع و ارزش های مشترک روبرو هستیم. روابط به طوری است که گروه ها به یکدیگر مقید هستند و در کارکرد نهادهای مشترک سهیم هستند.   
در جامعه بین المللی، دولت ها به عنوان اعضای این جامعه قلمداد می شوند و روابط بین حاکمان است که به جامعه شکل می دهد.

در این میان، نگاه تاریخی مکتب انگلیسی به پدیده های اجتماعی و توجه به زمان بندی و عدم توجه به نقش عمل انسانی در شکل دادن به پدیده های اجتماعی و تاریخی و مشروط بودن آن ها شایان ذکر است.   
در مکتب انگلیسی طرفدارهای رادیکالی می توان یافت که زبان را واسطه میان امر واقعی و مفهومی می بیند و بر این نکته تأکید دارد که برای سهولت در مورد روابط بین الملل از کلماتی همچون: «دولت، حاکمیت و جامعه بین الملل سخن گوئیم و فرض ما بر این است که «چنان که گویی» هستند.

عموماً مکتب انگلیسی را «دولت‌محور» می‌دانند؛ اما در آثار متأخر می‌توان توجه آن‌ها را به افراد انسانی به‌ویژه در روابط بین الملل دید به‌خصوص در بحث در مورد حقوق بشر .

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که : مکتب انگلیسی به شکلی ضمنی بر قواعد، هنجارها، نهادها دارد و با تأکید بر دولت‌ها به‌عنوان کنشگران اصلی، از لحاظ نظری، فکری، جایی برای طرح سایر کنشگران نیز دارد.

### **مبانی معرفت‌شناختی :**

مکتب انگلیسی موضع میانه در بحث معرفت‌شناختی دارد و این را می‌توان در نقشی که در مناظره بین روابط علم‌گرایان و صنعت‌گرایان جستجو کرد.

آنچه در این مکتب مشخص است، نگاه بدبینی کلی به مطالعه علمی کمی‌گرایان به روایتی آمریکایی از لزوم گرایی در روابط بین‌الملل است.

بول در سال ۱۹۷۲، از اینکه چهارچوب آمریکایی بر مطالعات راه‌بردی حاکم باشد انتقاد می‌کند؛ زیرا این مسئله باعث می‌شود که دانش غربی به روابط بین‌الملل تسلط پیدا کند .

صریح‌ترین بحث‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی این مکتب را می‌توان در دفاع از کلاسیسیسم یافت . این دفاع در هفت استدلال بیان می‌شود (مراجعه به صفحه ۱۵۱-۱۵۲)

نگاه تفسیرگرایی در این مکتب بسیار بارز است و اینکه ۳ سنت را به‌طور موازی تفسیر می‌کنند و سعی بر این دارند تا روابط بین‌الملل را در قالب ۳ سنت فکری بیان کنند.

از دیدگاه انگلیسی، جدا کردن مسائل اخلاقی از روابط بین‌الملل امکان‌پذیر نیست زیرا سرشت روابط بین‌الملل چنین اجازه نمی‌دهد . بر این اساس، این مکتب سعی دارد تا به نظری پردازای عملی به پردازد که به خیر بشری منتهی شود.

بول تأکید دارد که نباید معرفت‌شناسی و روش‌شناسی محدودکننده هستی‌شناسی ما باشد . واقعیت روابط بین‌الملل این است که بعد غیرمادی قوی دارد . درنهایت نگاه مکتب انگلیسی بیشتر تاریخی و تفسیری است، همراه با تأکید بر ابعاد فرهنگی، گفتمانی و نقش قواعد در تکوین بسیار مهم است .

### **مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل**

مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل ماهیت میانه دارد و در ۳ محور موضع خود را مشخص می‌کند : ۱ . آنارشیسم بین‌المللی و رابطه آن با نظم ۲ . ماهیت نهادهای بین‌المللی و تأثیر آن بر همکاری ۳ . امکانات در مورد تغییر در نظام بین‌المللی

### **آنارشیسم تا نظم**

از نظر بول، آنارشی به معنی وضعیت جنگ همه علیه همه است و نوعی فقدان نظم اما به نظر مارتین وایت و حتی احتمالاً خود بول، آنارشی به معنای فقدان حکومت است نه فقدان نظم .

از دید بول، مسئله آنارشی و رابطه آن با نظم، محوری‌ترین موضوع در حیات بین‌الملل و نظری روابط بین‌الملل است . نظریه جامعه بین‌الملل به آنارشیسم بین دو دیدگاه آرمان‌گرا و واقع‌گرا است زیرا به نظم در شرایط آنارشیکی توجه دارد . از این رو می‌توان گفت مکتب انگلیسی از آنارشی در سه محور در میانه برداشت واقع‌گرایی/نواقع‌گرایی از یک‌سو و برداشت انقلابی‌گر/آرمان‌گرا و لیبرال از سوی دیگر قرار می‌گیرد: رفتار کنشگران در آنارشی، عامل تعدیل رفتار کنشگران و منطق آنارشی .

نقطه عزیمت مکتب انگلیسی نیز آنارشی و رابطه آن با نظم است . نظم عبارت است از رابطه که از درجه‌ای از الگومندی برخوردار باشد . زمانی که نظم در برابر بی‌نظمی قرار می‌گیرد، متضمن این معنی است که باید بتوان مجموعه از ارزش‌ها و اهداف را پیش برد . پس نظم امری اجتماعی است . از نظر مکتب انگلیسی جامعه بین‌الملل یک بدل نیز دارد که «جامعه جهانی» است که اعضای آن را افرادی انسانی برابر تشکیل می‌دهد . با وجود آنکه نظام تنها به شکل موجود است، امکان تغییر و یا جایگزینی نیز وجود دارد . از نظر بول و کثرت‌گرایان همبستگی بین انسان‌ها برای تأمین عدالت و نظم بر عدالت مقدم است . اگر نمی‌توان حد عقل لوازم همزیستی را داشت، چرا حد عقل‌گرایی را بپذیریم؟ در این نقطه است که بول از جهت کثرت‌گرا به سمت همبستگی حرکت می‌کند و لزوم تأمین عدالت را برای افراد انسانی تأکید دارد .

### نهادهای بین‌المللی و همکاری

پیروان مکتب انگلیسی بر نقش نهادها، هنجارها، قواعد تأکید دارند . از نظر این مکتب، نهادهای بین‌المللی از اهمیت زیادی در کاهش تعرضات و افزایش همکاری‌ها برخوردارند . همکاری حتی در شرایط آنارشیستی امکان‌پذیر است . به نظر آن‌ها، نهادهای بین‌المللی دولت‌ها را از نقش اصلی در اجرای کارکردهای سیاسی جامعه بین‌المللی محروم نمی‌کنند .

بول ۵ نهاد را در جهت تحقق اهداف مشترک در نظر می‌گیرد : موازنه قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، جنگ، نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ . از دید مکتب انگلیسی نهادهای بین‌المللی هستند که در همکاری‌های بین‌المللی در جهت تأمین اهداف و منافع مشترک در جامعه دولت شکل می‌دهند .

### تحول در نظام بین‌الملل

مکتب انگلیسی تأکید زیادی بر جامعه بین‌الملل و نقش قواعد در آن دارد . بول به مداخله کشورهای غربی در جهان سوم می‌پردازد، نقش تحول در فضای قواعد حقوقی و اخلاقی و طغیان‌های جهان سوم علیه غرب مکتب انگلیسی در عین توجه به جریان جاری امور در روابط بین‌الملل، نگاه انتقادی خود را نسبت به آن حفظ می‌کند و تا حد زیادی به تغییر حالت انتقادی دارد .

از نظر مکتب انگلیسی اگر قرار است ساختار نظام دولت‌ها استحکام داشته باشد باید اجماع بنیادین در مورد حداقل لوازم صلح، عدالت، مدیریت وجود داشته باشد . در اینجا است که به بحث عدالت در جامعه بین‌الملل می‌رسیم . جان وینسیت توجه خاصی به نظم اخلاقی در بحث عدالت و اخلاقیات حقوقی دارد .

یکی از عمده‌ترین دلایل احیا و توجه نظری جدی رشته روابط بین‌الملل به مکتب انگلیس از دهه ۱۹۹۰ تا کنون ویژگی‌های فرا نظری آن بوده. از نظر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در حد میانه قرار دارد و با تأکید بر ابعاد غیرمادی و گفتمانی روابط بین‌الملل، تأکید بر فرهنگ، هنجار، قواعد و نگاهی تاریخی فضای مناسبی برای مطالعات نظری می‌پردازد. درعین‌حال این مکتب محدودیت‌هایی نیز دارد. یکی از مهم‌ترین انتقاداتی که با آن وارد شده توجه به بازیگران دولتی است به طرز مبالغه‌آمیز؛ و با توجه به تحولات اخیر در نظام بین‌الملل و اهمیت بازیگران غیردولتی، این یک نقطه‌ضعف به شمار می‌رود. نکته دیگر تأکید آن بر قدرت‌های بزرگ است. این نگاه شباهت به نگاه واقع‌گرایانه کیسینجر دارد، البته بول به این بعد مکتب انگلیسی انتقاداتی وارد می‌کند.

به نظر می‌رسد که این مکتب خصوصیات میانه دارد ولی لازمه پویایی‌اش گفتگو مستمر با سایر جریانات فکری است.

### **فصل چهارم: نظریه نظام جهانی**

نظریه نظام جهانی توسط نظریه‌پردازانی همچون: امانوئل والرستین، اندرره گونترفرانک، سمیر امین، جیووانی اریقی مطرح می‌شود. این نظریه پردازان، نظر خود را با انتقاد از نظریه‌های توسعه و نوسازی آغاز کردند. نظریه نظام جهانی را می‌توان گسترده‌ترین تلاش متأثر از جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل دانست و والرستین را مهم‌ترین نظریه‌پرداز تلقی کرد.

#### **جایگاه جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل**

جامعه‌شناسی تاریخی یک حوزه مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که به نحوی می‌توان آن را چالشی علیه تقسیم‌بندی مدرن میان رشته‌های مختلف مطالعات اجتماعی دانست. جامعه‌شناسان تاریخی به بسیاری مسائل پاسخ می‌گویند که نظریه‌های روابط بین‌الملل در مورد آنها ساکت بودند. در علوم اجتماعی، متخصصان آنها تأکید دارند بر اینکه روابط پایدار میان پدیده‌های اجتماعی پیدا کنند و آنها را در قوانین قابل‌تعمیم تعریف کنند. تاریخ، در مقابل، دانشی است که به دنبال توصیف و تشریح جزئیات پدیده‌های منحصربه‌فرد است. بعضی از مورخین، به نام 'استقلال‌گرایان' بر تفکیک این دو گروه تأکید دارند. در مقابل، گروهی نیز 'شباهت‌انگار' تلقی می‌شوند و بر آن‌اند که منطق دو حوزه تبیین است و تفاوت در هدف تبیین است. تاریخ برخلاف علوم به دنبال قوانین نیست. یکی از تلاش‌ها برای پیوند این دو حوزه، در قالب 'جامعه‌شناسی تاریخی' یافته می‌شود. می‌توان گفت که توجه جامعه‌شناسی تاریخی معطوف به زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری و تحول ساختارها، نهادها و فرایندهای اجتماعی است. نقطه قوت این نظریه این است که به شکل‌گیری دولت و نظام دولتی و مسئله تغییر و دگرگونی نقاط خلع واقع‌گرایی و نوگرایی را پر می‌کند.

#### **ریشه‌های فکری و مبانی فراتر نظریه نظام جهانی**

ریشه‌های فکری والرستین را در: مارکسیسم، نظریه وابستگی و مکتب آنال فرانسه می‌دانند. +والرستین مانند مارکس، واقعیت بنیادین، تضاد اجتماعی میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی است، اقتصاد و روابط اقتصادی در تحلیل مهم است، سرمایه‌داری به‌عنوان صورت‌بندی تأکید می‌شود و حرکت از دل تضاد صورت می‌گیرد.

نظریه وابستگی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در واکنش به نوسازی شکل گرفت، تلاشی بود برای فهم عقب‌ماندگی کشورهای توسعه‌نیافته. از نظر نظریه‌پردازان وابستگی، برای فهم عقب‌ماندگی این کشورها، باید به مناطق پیرامونی یا مرکز و مادرشهرها توجه داشت. والرستین، مفهوم مرکز و پیرامون، توسعه ناموزون سرمایه‌داری و رابطه مبادله نابرابر استثمار را از نظریه وابستگی در برمی‌گیرد. نگاه تاریخی والرستین تحت تأثیر نویسندگان آنال است. این مکتب تاریخ‌نگاری حائز اهمیت است زیرا به دوره‌های طولانی تاریخی توجه داده می‌شود.

### معرفت‌شناختی

در سطح معرفت‌شناختی، والرستین از منتقدان پاره‌پاره ساختن واقعیت به اجزا و کشف روابط آن‌ها است. او راه یافت چند رشته‌ای در برمی‌گیرد: تاریخ‌نگاری، تمدن‌نگاری، باستان‌شناسی، روابط بین‌الملل، زیست‌بوم‌شناسی، ... برای نظریه‌پردازان نظام جهانی، حیات اجتماعی، یک کلیت است و در کلیت آن نیز باید درک شود. والرستین یک کل گراست و رهیافت نظام محور را در کانون تحلیل خود قرار می‌دهد. در سطح معرفت‌شناختی، والرستین، مفاهیم مورد استفاده در علوم را بازتابی از وضعیت‌های خاص اجتماعی می‌داند و ظهور و افول مفاهیم به این معنی است که حقیقت آن‌ها محدود به یک دوره زمانی خاص است.

### هستی‌شناختی

در واحد هستی‌شناختی واحد مطالعه برای والرستین نظام اجتماعی به‌عنوان یک تمامیت است؛ یعنی واحدهای خودکفایی که وابسته به خارج از خود نیستند و می‌توانند به سه یا چهار شکل باشند. ریز نظام‌های یا اقتصادهای قبیله‌ای مبتنی بر عمل متقابل و تک فرهنگی، امپراتوری‌های جهانی چند فرهنگی و دارای نظام سیاسی و اقتصادهای جهانی چند فرهنگی و فاقد نظام سیاسی و نهایتاً حکومت جهانی سوسیالیستی به‌عنوان یک امکان بدیل.

نگاه والرستین به پدیده‌های تاریخی-اجتماعی ساختارگرایانه است و شرح نظام محور از بالا به پایین را مفید می‌داند. ساختارگرایی در بعد هستی و معرفت‌شناختی مشهود است. در نتیجه او نظریه نظام محورتری نسبت به نوگرایان مطرح می‌کند. والرستین به تعبیری تبیین‌گر است، نه تفسیرگر. جایگاه معرفت‌شناختی او طبیعی کلان معرفی می‌شود.

### نظام جهانی سرمایه‌داری و شکل‌گیری آن

منظور از نظام جهانی، یک نظام اجتماعی است که مانند هر نظامی دارای مرز، ساختار، اعضا، قواعد مشروط و انسجام است. از نظر والستین ویژگی تعریف‌کننده «نظام اجتماعی» این است که زندگی در درون آن و توسعه آن تا حد زیادی درونی است و تقسیم‌کار در درون آن است. نظام جهانی واحدی است که دارای تقسیم‌کار واحد، اما نظام‌های متعدد فرهنگی است. نظام جهانی که فاقد نظام سیاسی است، به یک اقتصاد جهانی شکل می‌دهد. نظام جهانی یک نظام تاریخی است که منطقی واحد و مجموعه‌ای از قواعد بر آن حاکم است. اقتصادهای جهانی در طول تاریخ بی‌ثبات بودند و تنها اقتصاد جهانی که در طول تاریخ نسبتاً با ثبات مانده، اقتصاد جهانی مدرن است که در اروپای قرن شانزدهم شکل گرفته نظام جهانی که «سرمایه‌داری» نامیده می‌شود و از اروپا به سراسر جهان بست یافت، اکنون کاملاً جهان‌شمول است.

اقتصاد جهانی مبتنی بر یک تقسیم کار واحد است. تقسیم کار مستلزم مبادله است. آنچه در اقتصاد جهانی مهم است این است که تخصص تولیدی در مناطق مختلف جغرافیایی شکل می گیرد و هر منطقه در حوزه ای تخصص می یابد و برای به حداکثر رساندن سود از کارکرد عادی آن جلوگیری می کنند و برای تضمین سود از ابزارهای غیر بازار استفاده می کنند و به واحدهای سیاسی رو می آورند. پس نظام جهانی سرمنشأ اروپایی دارد و سودبرندگان اصلی اروپایی بودند و قربانیان کارگران و دهقانان.

این نظام به دلیل آنکه نظام سرمایه داری است، ثبات می یابد و برقرار می کنند. والرستین به ۳ سازوکار اشاره می کند: ۱. تمرکز توان نظامی در دستان نیروهای مسلط ۲. وجود تعهدی ایدئولوژیک به نظام ۳. وجود مناطق شبه پیرامونی در نظام که مانع از دوقطبی شدن می گردد. البته این نظام بعد زمانی و پویایی نیز دارد. ریتم های چرخه در قالب چرخه های بلندمدت (۴۰-۵۰ ساله) و بسیار بلندمدت (حدوداً ۳۰۰ ساله) است. به تدریج این چرخه به بحران منجر می شود و در نهایت اگر نظام نتواند با تضادهای بیگانه به نقطه ای می رسد که به سقوط آن می رسد.

### جایگاه دولت در نظام جهانی

یکی از نقاط قوت نظریه نظام جهانی توجه به دولت است. دولت (مانند تحلیل های مارکسیستی) در ارتباط با اقتصاد توضیح داده می شود. دولت محصول اقتصاد جهانی است و از نهادهای اقتصاد جهانی تلقی می شود. برای سرمایه داران، دولت پاسخی است برای تأمین نیازهایش؛ اما دولت مانند هر سازمانی، از استقلال برخوردار است و حامیان دولت خود آن سازمان را تأمین می کنند. دولت به بعد داخلی آن محدود نمی شود. از نظر والرستین، دولت/ملت با شناسایی سایر دولت ها موجودیت می یابد و این روابط است که به عنوان نیروی مهارکننده عمل می کند.

### نظام بین دولتی

برای والرستین، پیوستگی متقابلی میان تقسیم کار جهانی و نظام دولتی بین المللی وجود دارد و «اقتصاد سیاسی نظام جهانی» از همین جا نشأت می گیرد. سرمایه داری و نظام دولتی دو مفهوم تاریخی جداگانه نیستند، بلکه دوروی یک سکه هستند و به طور همزمان شکل گرفتند و توسعه پیدا کردند و هیچ یک نمی تواند بدون دیگری به موجودیت خود ادامه دهد. در واقع، تفاوت بین امپراتوری جهانی و اقتصاد جهانی، در نوع ساختار سیاسی آن هاست. در امپراتوری، ساختار سیاسی فرهنگ را با اشتغال پیوند می دهد اما در اقتصاد جهانی، ساختارهای سیاسی فرهنگ را با جایگاه مکانی در پیوند قرار می دهد.

نظام دولتی از نظر والرستین ۳ مرحله را پشت سر گذشته:

۱. از سال ۱۴۵۰-۱۸۱۵ که دولت های اروپای غربی شکل گرفتند و وارد مناسباتی شدند و می تواند در اواخر آن دوره از روابط بین الملل سخن گفت.

۲. دوره دوم از قرن نوزدهم شکل می گیرد که دولت گرایی دوره قبل جای خود را به ملی گرایی می دهد.

۳. بعد از سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۷ جنبش های ملی و اجتماعی در درون جنبش های ضد نظام ترکیب می شوند و سوسیالیست ها به قدرت می رسند.

نظام دولتی از دید والرستین سه بعد مهم دارد:

۱. امپریالیسم: قدرت تابع از پایه تولیدی، سازماندهی نظامی، اتحادهای دیپلماتیک و ژئوپلیتیک هستند.



۲. هژمونی: به معنی وضعیتی که یک دولت مرکز از بقیه قدرتمندتر است. هژمون بودن کارایی، تولیدی، تجاری و مالی است. معمولاً دولت‌های هژمون پس از جنگ ظاهر شدند و برای حفظ قدرت از: زور، رشوه و اقناع استفاده می‌کنند.
۳. مبارزه طبقاتی: تفوق مبارزه طبقاتی هم در درون مرزهای دولت‌ها و هم در میان آن‌ها. والرسیتین در اینجا به اهمیت کلاسیک طبقات و مبارزات طبقاتی در مارکسیسم کلاسیک نزدیک می‌شود.

## فرهنگ جهانی

- نظام جهانی، فرهنگ خاصی را نیز شکل داده است. پاسخ نظام در سه قلمرو ظهور می‌کند: ۱. اختراع ایدئولوژی‌ها ۲. پیروزی علم‌گرایی ۳. مهار جنبش‌های اجتماعی (ضد نظام). ابزار اصلی در این جریان 'فرهنگ جهانی' متناسب با بقای نظام جهانی است که حول محور همزیستی تناقض گونه‌ای میانه‌گرایی و جلوه‌های خاص‌گرایی شکل می‌گیرد. این فرهنگ جهانی چهارچوب فرهنگی است که نظام جهانی در درون آن عمل می‌کند.
- والرسیتین به ۳ ایدئولوژی اشاره می‌کند:

۱. محافظه‌کاری: یعنی حفظ سنت‌های دیرینه و طرفدار حداقل تغییر
  ۲. لیبرالیسم: تغییر به شکل عقلانی را قبول دارد اما نه بر مبنای خواسته عوام‌الناس
  ۳. دموکرات‌ها: خواهان حاکمیت مردم
- سیاست نظام جهانی به سوی 'سیاست اجماع پیش رفت و بر اساس آن‌همه نیروهای حول یک محور مرکزی متحد می‌شوند و این باعث می‌شود تا از یک رادیکالیسم جلوگیری شود.
- این راهبرد مبتنی بر عرصه سیاست اجماع و نخستین رکن فرهنگ جهانی است.
- دومین رکن فرهنگ: بازسازی نظام معرفت است به شکل جای‌گزینی علم به جای فلسفه به عنوان مدل سازمان دهنده معرفت
- رکن سوم: جذب طبقات بالقوه خطرناک که می‌توانستند به شکل جنبش‌های ضد نظام، نظام را تهدید کنند.

## تحول در نظام جهانی

- از نظر والرسیتین، نظام جهانی، مانند هر نظام ارگانیکی دیگر، روند کلی روبه‌زوالی را طی می‌کند. نظام روان خطی دارد، با بحران روبه‌رو خواهد شد و به نابودی می‌خورد و نظامی دیگر جایگزین آن می‌شود. پویایی‌های درونی نظام (نه کنش کارگزاران انسانی) است که آن را به پایان عمر خود می‌رساند.
- از نظر والرسیتین، کارکرد نظام جهانی تاکنون وابسته به سه پدیده بین‌المللی بوده: ۱. نظام نسبتاً باثبات بین‌المللی ۲. نظام تولید جهانی پرسود ۳. نظام اجتماعی دولت‌های دارای حاکمیت
- اما هفت روند خطی وجود دارد که استحکام این شبکه را از بین می‌برد:
۱. فرایند قطبی‌سازی توسعه سرمایه‌گذاری شکافی عمیق ایجاد می‌کند و سیل مهاجرت از جنوب به شمال آغاز می‌شود.
  ۲. ارتش ذخیره بیکاران جای خود را به نیروی کار شهرنشینی می‌دهد.
  ۳. توهم توسعه لیبرال شکسته است و دیگر آمیدی به آن نیست و واکنش ایدئولوژیک در برابر مخالفت از آن شکل گرفته.
  ۴. ثابت‌شده جنبش‌های ضد نظام کاری از پیش نبرده و با نبودی این‌ها، یکی از نیروهای اصلی مهارکننده جهان از بین رفته.
  ۵. دولت رفاهی توقعاتی به وجود آورده که با تأمین کردن آن‌ها بار مالی افزایش می‌دهد و دولت به بحران علی و سیاسی دچار می‌شود.

۶. مشکلات جدی زیست‌محیطی که راه حال می‌طلبد.

۷. ایمان به علم جدید به شدت متزلزل شده است و دانشمندان خواهان بازبینی بنیادین علم هستند. حملات فرهنگی علیه علم به اشکال مختلف صورت می‌گیرد.

والرستین بر آن است که یکی از عوامل تعیین‌کننده نظام آینده نقشی است که جنبش‌های جدید ضدّ نظام می‌توانند ایفا کنند. جنبش‌های ضدّ نظام ویژگی‌های خاصی دارد: ۱. محور جنبش‌های جدید در غرب، بخش‌های فراموش‌شده جامعه ۲. در شرق مخالفت با سلطه دیوان سالارانه ۳. در جهان سوم، مخالفت با غرب‌گرایی. وجه اشتراک هر سه، بدبینی به راهبرد جنبش‌های قدیمی است اما موضع روشنی ندارند و این جنبش‌های ضدّ نظام خود مسئول نظام جهانی سرمایه‌داری هستند؛ اما درنهایت خود این جنبش‌ها دچار بحران هستند زیرا نمی‌توانند توان سیاسی خود را به فرایندهایی برای ایجاد تحول عمیق در نظام جهانی تبدیل کنند.

## ارزیابی

نظریه نظام جهانی از نظر توجه به کلان‌ترین سطح ممکن تحلیلی، یعنی نظام جهانی رهیافت متفاوتی را دنبال می‌کند. این نظریه توانسته تبیینی از موجودیت نظام بین‌الملل بر مبنای نقش کارکردی آن در اقتصاد جهانی ارائه کند و این وجه تمایز و برتری اصلی آن از نظر روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. باید توجه داشت که تأکید بیش‌ازحد بر اهمیت پویایی‌های اقتصادی می‌تواند ما را از توجه به پویایی‌های سیاسی نظام غافل سازد و وجه عملکرد نظام بین دولتی چندان از برداشت‌های واقع‌گرایانه فراتر نمی‌رود. در نظر داشته باشیم که توجه نظریه نظام جهانی به امکانات تحول نظام جهانی و نظام دولتی از نقاط مثبت این نظریه است. نظام جهانی سرمایه‌داری یک نظام تاریخی است و زوال خود را دارد پس امکان تغییری نظام وجود دارد اما امکان تغییر آن به معنای عادلانه‌تر شدن بسیار اندک است.

## فصل پنجم: نظریه انتقادی:

### مقدمه:

شامل دیدگاه‌های متأثر از مکتب فرانکفورت و آرای آنتونیو گرامشی تلاشی میان‌رشته‌ای تلقی می‌شود که علم سیاست، روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی، تاریخ و ... را ترکیب می‌کند تا نظریه‌های مختلفی از سیاست جهانی ارائه کند که هدف آن‌ها ارائه بدیلی در برابر برداشت واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل است.

### بحث‌های فرانتزری:

درگیر مباحث بنیادین هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است. به لزوم تغییر بنیادین جامعه باور دارد. واقعیات از این منظر محصولات تاریخی و اجتماعی‌اند و جهانی که ما مطالعه می‌کنیم، محصول انگاره‌ها، کنش انسانی است.

این انگاره‌ها تغییرناپذیر نیستند و نظریه انتقادی در پی فهم و همچنین تغییر آن‌هاست. از نظر روش‌شناختی، هژمونی روش علمی واحد را رد و از تکرار رهیافت‌ها به شناخت دفاع می‌کند.

### نقد نظریه‌های روابط بین‌الملل:

روش‌های کنونی محافظه‌کارانه است و امکانات تغییر را درک نمی‌کند.

انتقادات گسترده نسبت به واقع‌گرایی و نو واقعیت‌گرایی

نزدیکی به آرای ساختارگرایان رادیکالی مثل والر اشتاین

### توضیح بدل از روابط بین‌الملل:

نظریه‌پردازی انتقادی بیشتر در پی نشان دادن ریشه‌های تاریخی وضع موجود و چگونگی شکل‌گیری آن است

هژمونی بین‌المللی

نقش دولت

جامعه مدنی

محیط زیست

انسجام اجتماعی

جهانی‌شدن

### فصل ششم: پسا تجددگرایی

دشواری ارائه تعریفی واحد

بیشتر بر اساس نفی تجدد تعریف می‌شود تا انسجام درونی خود

### اندیشمندان تأثیرگذار

دریدا و شالوده شکنی

فوکو و رابطه قدرت و گفتمان

لیوتار و فرا روایت‌ها

بودریار و شبیه‌سازی

### بازتاب پسا تجددگرایی در روابط بین‌الملل

متن انگاری و مفاهیم پایه: جهان روابط بین‌الملل نیز یک متن است ولی قدرت‌هایی هستند که قرائت متن را کنترل می‌کنند ولی به خود بر اساس تاریخ هویت می‌بخشند.

ارائه تعبیر جدیدی از مفاهیمی چون حاکمیت، سیاست و امنیت

استفاده از شالوده شکنی برای نشان دادن تضادهای درونی مفاهیم به‌ظاهر پذیرفته‌شده

عرصه سیاست بازنمایی یا عرصه سیاست گفتمانی

## ارزیابی:

عدم تحمل تنوع

دست کم گرفتن محدودیت‌های مادی

عدم حساسیت نسبت به اهمیت ارزش‌ها

## فصل هفتم: فمینیسم

انگاره تأثیرگذاری جنبش‌های اجتماعی بر معرفت بشری - به معنای دگرگونی در برداشت از واقعیت و مخدوش دانستن دعاوی «علمی» یا در کل «صادق» و «حقیقی» درباره جهان خارج - کم‌وبیش مبتنی بر فرض «برساختگی اجتماعی واقعیت» است. «واقعیت جد از تفسیر ما از آن نمی‌تواند تعریف شود.» «واقعیت به طرق مختلف قابل توضیح است و جنبش‌های اجتماعی می‌توانند در آن تأثیر بگذارند.» «این توجه به رویه‌های شناختی همراه با باور به رابطه میان «شناخت» و «قدرت» است.

- هواداران جنبش زنان در غرب نیز به‌ویژه در دهه اخیر به این باور رسیده‌اند که مسئله شناخت مسئله‌ای سیاسی است زیرا با قدرت در ارتباط است. «از سیاست نظریه (politics of theory) سخن می‌رود.

- چاندرا موهاتتی: فمینیسم عملی سیاسی است که در مقابل فشار تمامیت بخش مجموعه‌های شناختی قدیمی «مشروع» و «علمی» می‌ایستد و مقاومت می‌کند.

- یعنی آن‌ها معتقدند که مطالعات در حوزه‌های مختلف علمی از پزشکی تا روان‌شناسی و ... به‌گونه‌ای هدایت شده‌اند که یا زنان در آن نادیده گرفته شده‌اند، یا تصویری از زنان ارائه می‌شود که گویی شکل تحریف‌شده‌ای از مرد است به‌عنوان نمونه‌ای آرمانی انسان. مهم‌تر از آن اینکه این علوم زن را ب شکل سستی آن بازتولید می‌کنند و وضعیت اجتماعی زنان را که محصول تاریخ است، طبیعی، جوهری و ذاتی نشان می‌دهند و تداوم آن را برای جامعه ضروری جلوه می‌دهند.

- فمینیسم به صحن دانشگاه‌ها برای فعالیت بسیار توجه می‌کند. برای مبارزه با کنترل «پدرسالاری» بر دانش و به رسمیت شناختن مطالعات زنان به دوره‌هایی در مطالعات زنان شکل داده است.

- نظریه‌های اجتماعی فمینیستی برخلاف «نظریه‌های جامعه‌شناختی» که گفتمان‌های شالوده‌محورند فارغ از تعارضات اجتماعی، مبارزات سیاسی و مناظرات عمومی است، متأثر از رویدادهای خارج از گفتمان است و تعهدی اجتماعی، دارد و نوعی شناخت اجتماعی عمل‌گرایانه و معطوف به ایجاد دگرگونی محسوب می‌شود و تا حدی به سمت فلسفه می‌لغزد.

- در بعد هستی‌شناختی، آن‌ها برداشت از موضوع، شرایط موجود آن، روابط میان پدیده‌ها و ... را به شکل بنیادین به چالش می‌کشند و در مقابل مرد محوری دانش بشری قرار گیرند؛ و بر نفی جوهر گرایی تأکید دارند.

- دامنه اختلافات درونی فمینیسم اساساً اجازه شکل‌گیری قرائت واحدی از فمینیسم نمی‌دهد.

جریان‌های اصلی فمینیسم و روابط بین‌الملل

## فمینیسم لیبرال:

- 0 این گروه از فمینیسم‌ها به دنبال آن بوده که الگوهای رفتاری، نقش‌ها، برداشت‌ها، حقوق، تکالیف، امتیازات و ... مردان را به‌عنوان یک گروه اجتماعی مسلط به زنان بسط می‌دهند.
- 0 حوزه اصلی مبارزات این گروه پیگیری حقوق زنان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است.==»برای رفع تبعیض تلاش می‌کنند.
- 0 باور به تساوی کم‌وبیش طبیعی و ذاتی میان زنان و مردان باعث شده که برای تبیین تفاوت‌های عینی میان زنان و مردان، از یک‌سو به عدم عمومیت آن‌ها تمسک بجویند و از طرف دیگر با استناد به استثنای‌پذیری‌ها، عمدتاً به دنبال تبیین‌های اجتماعی برای ظهور این تفاوت‌ها باشند.
- 0 به همین دلیل آن‌ها به نقش برخوردها، آموزش از خانه و مدرسه، کتاب‌های درسی، محتوای نشریه و ... در شکل دادن و تقویت الگوهای خاص از زنان و مردان تأکید می‌کنند؛ و همین‌ها را علت تفاوت‌ها می‌دانند.
- 0 فمینیست‌های لیبرال معمولاً در حوزه آکادمیک فمینیست‌های تجربه‌گرا (empiricist) یا ادغام‌گرا (integrative) خوانده می‌شوند.
- 0 آن‌ها مانی و اصول حاکم بر پژوهش علمی به معنای مدرن آن، از جمله واقع‌گرایی فلسفی (به‌عنوان فرض وجود عالم مستقل از انسان شناسا) را پذیرفته‌اند و عقلانیت مدرن را پایه شناخت می‌دانند، لزوم «عینیت» در پژوهش را مورد تأکید قرار می‌دهند و بر آن‌اند که پژوهش علمی می‌تواند واقعیت را چنان‌که هست توصیف کند و از این طریق راه تغییر آن را نیز مشخص می‌سازد.
- 0 فمینیست‌های لیبرال بر آن‌اند که جنس‌گرایی (sexism) به معنای جانبداری جنسیتی - یکی از موانع نیل به شناخت علمی است. در مطالعات، تحقیقات و نظریه‌پردازی‌های علمی جانبداری جنس‌گرایانه (sexist bias) وجود دارد و که پیامدهای ضد کارکردی برای کل جامعه و برای زنان به‌طور خاص دارد.
- 0 ساندرا ویتورت: فمینیست‌های لیبرال در حوزه روابط بین‌الملل دو راهبرد را دنبال کرده‌اند:
  1. به دنبال نشان دادن این موضوع بوده‌اند که نمایندگی زنان در کل در حوزه‌های سنتی روابط بین‌الملل کمتر از حدی بوده که می‌بایست باشد. درعین‌حال، خواسته‌اند موانع این محدودیت‌ها را تبیین کنند و راه‌های رفع آن‌ها را نیز نشان دهند. از آنجاکه فمینیسم لیبرال اهمیت خاصی برای «جامعه‌پذیری» قائل است، در بسیاری از موارد به آثار جامعه‌پذیری متفاوت دختران و پسران اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه حضور زنان در عرصه‌های مختلف حیات بین‌المللی تا حدی به دلیل عدم علاقه آن‌هاست... نیز مردان با مخالفت مانع رشد استعداد زنان در این حوزه می‌شوند.
  2. اینکه زنان واقعاً به‌نوعی در حوزه روابط بین‌الملل فعالیت داشته‌اند اما این حضور به‌انحاء مختلف کم‌رنگ شده است.
- 0 اینکه فمینیست‌های لیبرال اساساً به ارزیابی و بررسی خصوصیات ساختاری روابط نابرابری میان زنان و مردان نمی‌پردازد و موردانتقاد دیگر فمینیست‌ها قرار گرفته است.

## فمینیست‌های رادیکال:

- 0 مشخصاً از اوایل دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده اهمیت یافت.

- به‌نوعی به تفاوت جوهری میان زنان و مردان باور دارند.
- مهم‌ترین و پایدارترین شکل ستم در جوامع بشری را «ستم جنسیتی» می‌دانند.
- هدفشان برانداختن «نظام طبقاتی جنسیتی» (sex class system) است.
- از نظر آن‌ها زنان و مردان دوطبقه متضاد با منافع متضادند و در طول تاریخ مردان با استفاده از همه ابزارها، رویه‌ها، نمادها، قوانین، سنن و غیر به زنان ستم کرده‌اند.
- پدرسالاری (patriaachy) یک نظام سلطه فراگیر و جهان‌شمول است که در همه‌جا و در همه روابط انسانی جاری و ساری است و از آنجاکه ذهنیت زنان هم تحت تأثیر آن قرار دارد، آن‌ها به‌نوعی «خودآگاهی کاذب» دچارند ==> تنها با برانداختن «پدرسالاری» است که زنان رهایی خواهند یافت.
- آن‌ها با هر آنچه از مردان است مخالف‌اند. که باید به سپهر عمومی مردانه اشاره کرد.==> «زنان نباید بکوشند تا به سپهر عمومی بپیوندند چراکه با این کار سلطه مردان را تحکیم می‌کند.
- در عوض آن‌ها به دنبال فائق آمدن بر مرزهای عمومی و خصوصی -آنچه مردان تعریف کرده‌اند -هستند.
- باید همه‌جا و همه‌چیز را عرصه مبارزه و موضوع تغییر انقلابی دانست و این علاوه بر نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، شامل فلسفه، علم و زبان و ... می‌شود.
- فمینیست‌های رادیکال عملاً بسیاری از پیش‌فرض‌های بنیادی فلسفه پساکارتی و به‌ویژه فلسفه علم مدرن را با طرح آنچه «چشم‌انداز زنانه» یا «دیدگاه فمینیستی» نامیده شد، به چالش کشیده‌اند.
- آن‌ها حقیقت بی‌واسطه (unmediate truth) را نفی می‌کنند. در فرایند شناخت، همیشه عواملی که به موقعیت خاص سوژه شناسا در یک صورت‌بندی اجتماعی و سیاسی متعین برمی‌گردد، نقش واسط را ایفا می‌کنند. بنابراین شناخت عینی، مستقل از موقعیت خاص شناسا، بی‌طرفانه وجود ندارد.==> «این بحث را تا آخر که منجر به نفی کامل حقیقت می‌شود، ادامه نمی‌دهند.
- معتقدند که حقیقت نزد آن‌هاست.
- به نظر آنان نظریه اجتماعی و سیاسی را مردان نوشته‌اند و می‌نویسند و این نظریه‌ها برای مردان و درباره مردان بوده و هست. زن در این نظریه‌ها «غایب» است.==> «آنچه مستقیماً به زندگی زنان مربوط می‌شود یعنی خانواده، سپهر خانگی، حوزه خصوصی، عواطف، روابط بین‌الاشخاصی و ... موضوعات ارزشمندی برای مطالعه قلمداد نمی‌شوند و در حاشیه باقی می‌مانند.
- فمینیسم رادیکال، روابط بین‌الملل را مانند سایر حوزه‌های شناخت علمی تحت نفوذ و سلطه جهان‌بینی و اندیشه‌های مردم‌دارانه می‌داند.
- پرخاشجویی و تجاوزگری خصلتی عمیقاً مردانه است و در مقابل صلح‌طلبی ذاتی زنان و بر اساس طبیعت مادرانه و خصلت پرورش‌دهنده زنان قرار می‌گیرد.
- بحث اعظم مباحث فمینیست‌ها در حوزه روابط بین‌الملل به تقابل میان زنان و مردان است.
- اگر زنان در مطالعه و عمل در عرصه روابط بین‌الملل مسلط بودند، فهم از جنگ و صلح بالکل متفاوت می‌شد. در شرایط حاضر زنان تنها امید به رهایی در مقابل خطرات مربوط به جنگ هسته‌ای‌اند.

0 فمینیسم رادیکال به دلیل چشم‌انداز جوهر گرایانه و نیز برتری ذاتی که برای زنان در تمام عرصه‌ها نسبت به مردان قائل‌اند مورد انتقاد فمینیست‌های پسا تجددگرا قرار دارند. از این نظر مورد انتقاد هستند که با تأکید بر تفاوت‌ها میان زنان و مردان، عملاً همان چیزی را که مردان سستی می‌گویند، بازگو می‌کنند و تنها به برتری زنان اعتقاد دارند.

### فمینیست پساتجددگرا:

0 بیشترین انتقادهایی که در دو دهه اخیر به فمینیست‌ها شده است با تکیه بر اندیشه‌های پساتجددگراها بوده است.==>گروهی جدید از فمینیست‌ها با عنوان فمینیست‌های پساتجددگرا یا حتی پسفمینیست‌ها شکل گرفته‌اند. (post feminist).

0 فمینیسم در روایات مختلف یک فراروایت (بالأخص رادیکال) بود. یعنی روایتی که ادعا می‌کرد می‌تواند «بیرون حوزه‌ای بایستد که مدعی است حقیقت را در مورد آن می‌گوید»؛ و زنان در آن به‌عنوان «اعلان شناسایی فراتاریخی و فراگفتمانی» تلی می‌شوند که «حقیقت» را یافته‌اند.

0 فمینیسم پسا مدرن «نظریه فمینیستی واحد» را نفی می‌کند ==> فمینیسم به یک نظریه اجتماعی متکثر تبدیل می‌شود، تفاوت میان زنان و تعدد فمینیسم را مطرح و از آن استقبال می‌کنند.

0 فمینیست‌های پساتجددگرا جوهر گرایی را نفی می‌کنند و تأکید می‌کنند که جنس (sex) و جنسیت (gender) برساخته‌های اجتماعی‌اند. یعنی نحوه نگرش به جنس و جنسیت امری تاریخی است. هیچ هسته طبیعی هویتی وجود ندارد.

0 جین فلکس تأکید می‌کند که روابط جنسیتی نیز هیچ جوهر ثابتی ندارند و در درون و در طول زمان تغییر می‌کنند.==> مقوله‌ای به نام «زن» اصلاً وجود ندارد که فمینیست‌ها بخواهند در راه آن «عمل» کنند.

0 بحث فمینیست‌های پساتجددگرا متأثر از آرا فمینیست‌های رادیکال و هم پساتجددگرا است.

0 شمن: سوژه فلسفی مدرن که خود را به‌عنوان «مرجع اقتدار معرفت‌شناختی» مطرح می‌کند، «مرد بورژوازی سفیدپوست غربی» است که به‌رغم سرشت به‌ظاهر فارغ از جنسیتش، سرشتی جنسیتی دارد.

0 چشم‌انداز «زنانه» موضوعیت نخواهد داشت. به دلیل نفی یکپارچگی زنان و حتی نفی موجودیت زن

0 کل زنان یک داستان ندارند.

0 پساتجددگرا با شالوده‌شکنی از مفهوم و مقوله «زن» و نفی امکان سخن گفتن و عمل کردن به نام «زن»، عمل اجتماعی زنان و اساساً جنبش زنان را به یک مشکل تبدیل می‌کند. در عمل می‌تواند منطقاً به نفی فمینیسم منجر می‌شود ==> از عصر پسفمینیسم سخن می‌گویند.

0 در برداشت فمینیست‌های پساتجددگرا آنچه مهم است زنان و مردان و رابطه بین آن‌ها نیست بلکه زنانگی و مردانگی است و آنچه مهم است سرکوب زنانگی در طول تاریخ است.

برخی از دستاوردهای فمینیست‌ها در روابط بین‌الملل

• در مجموع ادعای فمینیست‌ها این است که در رشته روابط بین‌الملل آگاهی جنسیتی وجود ندارد. زنان رسماً از این رشته حذف شده‌اند.

- فمینیست‌ها با نقد متون پایه روابط بین‌الملل می‌کوشند زمینه‌ای برای تدقیق نقادانه در مورد عرصه‌های پذیرفته‌شده گفتمان حاکم بر روابط بین‌الملل بیابد.
- اشتاین مانند واکر و اشلی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان قرائت متفاوت از ماکیاولی داشت.
- سیلوستر نشان می‌دهد که چگونه در همه مناظرات سه‌گانه در رشته روابط بین‌الملل، مردان کنترل شناخت را در اختیار دارند.
- در وهله نخست آنچه زیر سؤال می‌رود، بنیاد هستی‌شناختی روابط بین‌الملل است که بر اساس تضاد میان داخل و خارج، آنارشی و نظم، تضاد و همکاری شکل می‌گیرد.
- به نظر سیلوستر مشکل اصلی در هر سه مناظره روابط بین‌الملل تضاد میان آنارشی و همکاری است که مبتنی بر برداشت دو وجهی مردانه است و نمی‌تواند دریابد که آنارشی و همکاری شبکه‌ای از روابطاند و نه دوقطب غیرقابل جمع.
- فمینیست‌ها بر آن‌اند که ویژگی جهان عبارت است از وجود سلسله‌مراتب جنسیتی که به زیان زنان است و این وضعیت باید زیر سؤال برود، ریشه‌های تاریخی آن نشان داده شود و راه برای تغییر آن هموار گردد. «همه نظریه‌های فمینیستی به‌نوعی در خدمت «واژگون‌سازی (subversion)» است.
- کانون اصلی نقد این رشته، بی‌توجهی حوزه مطالعات روابط بین‌الملل و نظریه‌پردازی‌های آن به زنان (یا مسئله جنسیت) و پیامدهای مسائل بین‌المللی برای آن‌ها و مردمداری نظریه‌های آن.
- ساندر ویتورت نشان می‌دهد که تعهدات هستی‌شناختی واقع‌گرایی به «دولت و دولتمرد» جایی برای جذب جنسیت در روابط بین‌الملل نمی‌گذارد. چشم‌انداز جامعه جهانی به‌رغم امکان هستی‌شناختی جذب مقوله جنسیت جایی برای بحث در مورد روابط جنسیت به‌عنوان روابط قدرت نمی‌دهد.
- واقع‌گرایی اصلی‌ترین آماج حملات انتقادی فمینیست‌ها بوده است.
- فمینیست‌ها در پی آن‌اند که مانند پساتجددگرا دعوی مشروعیت و حقیقت جریان اصلی را به چالش بکشند و راه را برای صداهای حاشیه‌ای از جمله زنان و فمینیست‌ها بگشایند.

### فمینیسم و مفاهیم پایه در روابط بین‌الملل

- فمینیست‌ها می‌خواهند جنسیت را تبدیل به مقوله اصلی تبدیل کنند و این به معنای تحول کل شناخت است.
  - جنسیت از نظر فمینیست‌ها سه بعد دارد:
  - بعد نمادین که به ارزش‌گذاری‌های مثبت برای امور مردانه و ارزش‌گذاری‌های منفی برای زنانگی می‌شود.
  - بعد ساختاری که به نابرابری‌های موجود در روابط جنسیتی اشاره دارد و آن را یک رابطه قدرت می‌داند
  - بعد فردی روابط جنسیتی که در این سطح نیز مسئله جنسیت به معنای زنانگی نیست.
  - اغلب فمینیست‌ها تأکید می‌کنند که قصد ندارد نظریه رقیب ارائه کنند بلکه بیشتر به مداخله‌های راهبردی توجه دارند که واقع‌نمایی‌های جریان اصلی را زیر سؤال ببرد.
- قدرت:



0 از نظر فمینیست‌ها قدرت مفهومی جنسیتی است. همیشه به معنای رابطه سلطه درک می‌شود و این نوع قدرت همیشه و در پیوند با مردانگی بوده است. زیرا اعمال قدرت عموماً فعالیتی مردانه است. در عوض هنگامی که زنان از قدرت می‌گویند بر «انرژی، ظرفیت و توان بالقوه» تأکید دارند.

0 زنان بیشتر بر قدرت به معنای «اقتناع» تأکید می‌کنند چون به‌ندرت به ابزار اجبار و قهر دسترسی داشته‌اند. (جین جاکت) اگر قدرت به معنای رابطه‌ی متقابل توانمندسازی در نظر گرفته شود می‌تواند به بنیانی برای سازمان‌دهی‌های اجتماعی جدید، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی باشد.

دولت:

0 نقد فمینیست‌ها بر دولت بر اساس فرض نابودی و یا اضمحلال آن نیست. دولت به‌عنوان کنش‌گری عقلانی و خودمختاری زیر سؤال می‌رود.

0 نقش دولت در بازتولید روابط نابرابر جنسیتی: «فرایند شکل‌گیری دولت به‌گونه‌ای روابط اجتماعی را بازسامان می‌دهد که استثمار جنسیتی و طبقاتی تحکیم شود، نهادینه گردد، مشروعیت یابد و بازتولید شود.»

0 شکل‌گیری دولت متمرکز به جای اجتماعات محلی نامتمرکز و خویشاوندی به معنای از دست رفتن بخشی از اقتدار زنان بود، زیرا در این جوامع اقتدار پراکنده و موردی است و نه متمرکز و جبری.

امنیت، جنگ، صلح:

0 امنیت یعنی کاهش همه انواع خشونت از جمله فیزیکی، ساختاری و زیست‌محیطی.

0 نقطه عزیمت آن‌ها در این بحث فرد یا اجتماع محلی است نه دولت یا نظام ب.

0 تأکید فمینیست‌ها بر ناامنی زنان در داخل جوامع، این فرض جریان اصلی که امنیت درون دولت‌ها است و در سطح ب نیست، به چالش کشیده می‌شود.

0 در مقوله جنگ بیشتر توجه فمینیست‌ها بر پیامدهای آن به‌خصوص تأثیر آن بر غیرنظامیان و زنان است.

0 یکی دیگر از پیامدهای جنگ نقش آن در هویت‌سازی زنانه و مردانه است. این هویت‌سازی موقعیت مردان را به‌عنوان رزمنده و زنان را به‌عنوان غیر رزمنده تثبیت می‌کند.

0 فقر هم برای فمینیست‌ها از اشکال ناامنی است. در بعد اقتصادی ==> بیشترین قربانی آن زنان هستند.

توسعه:

0 فمینیست‌ها نشان می‌دهند که چگونه در برنامه‌ریزی برای توسعه، علیه زنان تبعیض می‌شود، می‌کوشند زنان را در درون پروژه‌نوسازی و فرایندهای توسعه ادغام کنند.

0 بر ارزش‌های زنانه مانند مراقبت تأکید می‌شود.

0 فرض این است که اگر توسعه کمتر ابزاری و بیشتر کل‌گرایانه نگاه شود، زنان به کنش‌گران اصلی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌شوند.

عدالت:

- یکی از حوزه‌هایی که از سوی جریان اصلی غیرعلمی تلقی می‌شود، اما برای نظریه‌پردازی سیاسی یا هنجاری حائز اهمیت زیادی است.
- اونارا ادنیل به این بحث وارد شده است. می‌گوید: در بحث درباره عدالت بین‌المللی باید به شباهت آن در مورد عدالت جنسیتی نیز توجه داشت. در هر دو مورد، مسئله این است که اصول عدالت باید منتزع از تفاوت‌ها باشد و درعین‌حال قضاوت در مورد عدالت نسبت به تفاوت‌های میان آن‌ها نیز پاسخگو باشد.
- اصول بنیادین عدالت عبارت است از اینکه کنش‌ها و نهادها نباید بر مبنای فریبکاری و یا قربانی سازی عمل کنند و این به معیار عدالت تبدیل می‌شود.
- راه برای قضاوت در موارد خاص عملی: برای همه متعاملان شأن کارگزاری به رسمیت شناخته شود و در هر موردی که اقدام یا عدم اقدامی کارگزار خاصی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، جلب رضایت (واقعی و نه صوری) او ضرورت می‌یابد.
- جریان اصلی ادعا دارد که فمینیسم در روابط بین‌الملل به معنای واردکردن «متغیر جنسیت» است، اما فمینیست‌ها با این برداشت مخالف هستند و تأکید دارند جنسیت یک متغیر نیست، بلکه یک چشم‌انداز یا یک جهان‌بینی است، زیرا موجد سوژگی خاصی است.

## فصل هشتم: سازه‌انگاری

- از نظر مباحث فرافرضی می‌توان آن‌ها را در میانه طیف طبیعت‌گرایان / اثبات‌گرایان از یک‌سو و پسا ساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی روابط بین‌الملل در «میانه» دو بخش جریان اصلی یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرارداد.

### فرانظریه سازه‌انگاران

#### • هستی‌شناسی:

- سازه‌انگاران کانون بحث را در روابط بین‌الملل از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کردند.
- توجه سازه‌انگاران به انگاره‌ها، معنای، قواعد و رویه‌هاست.
- تأکید آن‌ها بر نقش تکوینی عوامل فکری آن‌ها را در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی آن‌ها را از پسا ساختارگرایان متمایز می‌کند.
- در مدل گشتاری (transfrmational) دیوید دسلر، ساختار بین‌المللی، هم شامل منابع (به معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل‌دهنده‌ی توانایی) است و هم قواعد.==> استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چهارچوبی معنایی صورت می‌گیرد.
- قواعد دودسته است: ۱- تکوینی ۲- تنظیمی
- قواعد تنظیمی در شرایط تعریف‌شده رفتارهایی را تجویز می‌کنند و عدم پیروی از آن‌ها با مجازات همراه است.
- قواعد تکوینی اشکال جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌کند و عدم پیروی از آن‌ها باعث فهم‌ناپذیری کنش می‌شود.
- هر دو دسته از قواعد واجد مدلولات متقابل اند یعنی قواعد تکوینی مدلولات تنظیمی دارند و برعکس.
- آدلر: چگونه شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری و معرفت‌شناختی جهان مادی است. این به معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است.

- 0 ونت: با وجود آن‌که توانمندی‌های مادی اهمیت دارند، اما می‌توان به شکلی فرهنگی‌تر در مورد مفهوم «ساختار» اندیشید و به‌جای تصویر بدبینانه ناشی از تمرکز بر قدرت، با تأکید بر بعد فرهنگی ساختار به امکانات جدید برای تغییر رسید.
- 0 جان راگی: کانون توجه سازه‌انگاری «آگاهی بشری» و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند. از دید او بلوک‌های ساختمانی واقعیت بین‌المللی، هم‌فکری‌اند هم مادی و هم نیت‌مندی جمعی و هم نیت‌مندی فردی را منعکس می‌کنند.
- 0 همان‌گونه که در روابط میان افراد در جامعه فهم‌های بیناذهنی وجود دارد، در روابط میان دولت‌ها هم چنین فهم‌هایی وجود دارد و این‌ها واقعیت اجتماعی‌اند
- 0 تأکید دارد که این‌ها واقعیتی‌اند که چون همه کنشگران مربوطه در مورد وجود آن‌ها اتفاق نظر دارند، خلق می‌شوند.
- 0 نیکلاس اونف: سازه‌انگاری «دوگانگی دکارتی ذهن و ماده» را می‌پذیرد اما درعین حال مفروضه‌های تجربه‌گرایان و واقع‌گرایان علوم را به چالش می‌کشد.==ما نمی‌توانیم همه ویژگی‌های جهان را مستقل از گفتمان راجع به آن بشناسیم.
- 0 شرایط مادی نیز اهمیت دارد و نمی‌توان همه‌چیز را به امر ذهنی تقلیل داد.
- 0 ونت:
1. جهان مستقل از ذهن و زبان ناظران منفرد وجود دارد
  2. نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان اشاره دارند.
  3. حتی اگر این جهان مستقیماً قابل مشاهده نباشد.
- «==میان انواع طبیعی و انواع اجتماعی تفاوت است:
- 0 انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص‌ترند.
- 0 انواع اجتماعی وابستگی بیشتری به اعتقادات کنشگران دارند
- 0 انواع اجتماعی بیشتر وابسته به رویه‌های انسانی‌اند.
- 0 اونف: (توجه به بعد مادی): قواعدند که عوامل مادی را به منابع تبدیل می‌کنند، زیرا برخی از کارگزاران فرصت آن را می‌دهند که از مواردی که بر اساس قواعد به آن‌ها دسترسی دارند، برای ایجاد قواعد جدید که به نفع خودشان است استفاده کنند.
- 0 ونت: شرایط مادی مستقل از انگاره‌ها حداکثر دو تأثیر قوام‌بخش یا تکوینی خاص خود را دارند، یکی «تعریف محدودیت‌های فیزیکی امکان‌پذیری» و دیگری کمک به تعریف «هزینه‌ها و سودهای سایر جریان‌ات بدیل» درعین حال نباید به «شرایط گفتمانی» که به این شرایط مادی معنا می‌دهند بی‌توجه بود.
- 0 نولیرال‌ها و نواقع‌گراها عوامل تعیین‌کننده اصلی را در سیاست ب، توزیع توانمندی‌های مادی می‌دانند؛ اما به نظر ونت آنچه وزن نسبی جنبه‌های مادی و فکری را تعیین می‌کند باید در سطح نظری و فلسفی تعیین شود، نه در سطح پژوهش تجربی.
- 0 سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید دارند و به این نتیجه می‌رسند که بدون توجه به فرهنگ سیاسی جهانی استانداردکننده نمی‌توان ثبات بالای نظام دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد. درعین حال تأکید دارند که همه‌چیز را به زبان و گفتمان تقلیل نمی‌دهند.
- 0 برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ونت: ساختار جدا از فرایند یعنی جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد.

- 0 ونت: ساختارگرایی نواقع‌گرایان در بعد هستی‌شناسی در واقع ساختارگرایانه نیست، بلکه ساختار نظام ب را بر مبنای واحدهای تشکیل‌دهنده به این واحدها، یعنی دولت‌ها، تقلیل می‌دهد، بنابراین تقدم هستی‌شناختی با دولت‌ها (کارگزاران) است. در نگاه ساختارگرایانه نظام جهانی (والرشتاین) دولت‌ها هستند که نسبت به ساختار وجه ثانویه می‌یابند، این دو برداشت هردو یک‌جانبه‌گرایانه است. ==> در مقابل این دو برداشت ساختاریابی قرار می‌گیرد که بر قوام‌بخشی متقابل کارگزار و ساختار تأکید دارد ==> این ما را از جبرگرایی ساختاری می‌رهاند و درعین‌حال به دام اراده‌گرایی نیز نمی‌افتیم.
- 0 از نظر اونف آنچه قوام متقابل میان ساختار و کارگزار را ممکن می‌سازد، قواعد است.
- 0 تأکید اونف بر قوام متقابل میان کنشگران و ساختار همراه با توجه به اعمال و رویه‌های کارگزاران است و بر همین اساس است که قواعد و هنجارها در نظریه او اهمیت خاصی می‌یابند.
- 0 هویت کنشگران در کانون رهیافت سازه‌انگاری است. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است.
- 0 هویت‌ها را می‌توان به شکل ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آن‌ها، تعریف کرد. آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای (RELATIONAL) هستند و باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران به‌عنوان یک ابژه اجتماعی به خود نسبت می‌دهند.
- 0 اعمال اجتماعی فرایندهای علامت‌دادن، تفسیر، پاسخ‌اند که در بستر آن‌ها شناخت مشترک حاصل می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد.
- 0 کنشگران با مشارکت در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند، این هویت‌ها متفاوت و متحول‌اند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهد.
- 0 به بیان ونت مسئله هویت این است: آیا و تحت چه شرایطی هویت‌ها جمعی و یا خودمحورتر می‌شوند؟ یعنی احساس یگانگی دولت‌ها نسبت به هم بیشتر می‌شود و یا به‌عکس از هم دورتر و روابطشان خودمحورتر می‌شود. ==> واقعیت ب، فهم دولت‌ها از خود، رفتار عمومی دولت‌ها و شناخت بیناذهنی، قوام می‌بخشد. ==> ساختار جدا از فرایند یعنی رویه‌های کنشگران وجود ندارد.
- 0 کنش و دانش قوام بخشی متقابل دارند و در تحلیل نهایی غیرقابل تقلیل به یکدیگرند.
- 0 نمی‌توان سازه‌انگاری را با شالوده‌شکنی آشتی داد. هدف او بازسازی است نه شالوده‌شکنی.
- 0 در بعد هستی‌شناسی، دولت‌محوری را می‌پذیرد اما در مورد نگاهی که به‌عنوان کارگزار با ساختار نظام ب دارد، رهیافتی بینابینی اتخاذ و بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند؛ و نیز در بررسی ساختار تنها آن را در ابعاد مادی خلاصه نمی‌کند و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها، تأکید دارند. در کنار بعد معنایی، اهمیت بعد مادی را نیز مدنظر قرار می‌دهند.
- 0 یکی از مهمترین انتقادات به سازه‌انگاری، دولت‌محوری آن‌هاست، در صورتی‌که سازه‌انگاران توانایی جذب کنشگران غیردولتی را دارند.
- 0 ونت با توجه به اهمیت معرفت‌شناسی، وارد مباحث معرف شناختی می‌شود.
- 0 ونت به این اعتبار علم‌گراست، اما تأکید دارد که نباید معرفت‌شناسی اثبات‌گرا با تأکید بر اینکه تنها واقعیت قابل مشاهده تجربی را قابل شناخت می‌داند، عملاً هستی‌شناسی علوم اجتماعی را تعیین و محدود نماید.

- 0 ونت: تفاوت هستی‌شناختی میان انواع طبیعی و انواع اجتماعی وجود دارد، اما این تفاوت منتهی به تفاوت در معرفت‌شناسی نمی‌شود، بلکه مستلزم «روش‌های» متفاوتی است.
- 0 نمی‌توان تأثیر مستقل نیروهای مادی بر سیاست ب را نپذیرفت.
- 0 سه نوع تأثیر مستقل دارند: ۱- توزیع توانمندی‌ها، ترکیب فنی توانایی‌های مادی ۲- جغرافیا ۳- منابع طبیعی
- 0 ونت برای توضیح وضع معرفت‌شناختی خود به فلسفه یا نظریه علم موسوم به «واقع‌گرایی علمی (scientific realism)» است. «برخلاف فلسفه‌های تجربه‌گرا می‌توان به واحدهای نامشهودی مانند ساختارها پرداخت ==» با تأکید بر آرا باسکار، فیلسوف واقع‌گرای علم بر آن است که واقعیت مستقل از انسان‌ها وجود دارد، این واقعیت می‌تواند مشهود یا مشاهده‌ناپذیر باشد.
- اونف سازه‌انگاری را از نظر روش‌شناختی گشوده می‌بیند، یعنی می‌تواند با مجموعه‌ای از روش‌های مختلف سازگار باشد.
1. در سطح معرفت‌شناختی آن نوع قوانین فرازمانی و فرامکانی که مرود توجه اثبات‌گرایان است مورد تأکید سازه‌انگاران نیست و ثانیاً به رابطه‌ی متقابل ساختار کارگزار توجه می‌شود.
  2. پدیده‌های بین‌المللی که واجد عنصر هنجاری خیلی قوی‌اند نمی‌توان با روش‌های اثبات‌گرایانه مطالعه کرد. نمی‌توان هنجارها را علت دانست زیرا قواعد راهنمای رفتار و الهام‌بخش و توجیه‌کننده آن‌اند و نه علت آن ==» رویدادهای مغایر آن‌ها نمی‌تواند با تأکید نافی آن‌ها باشد ==» هم بر معرفت‌شناسی تجربی و هم تفسیری تأکید دارند.
  3. بحث رابطه‌ی میان علت (cause) و دلیل (reason) نیز در معرفت‌شناسی موردتوجه است. ونت بر آن است که هم دلایل تکوینی و هم «علی» است. یعنی انسان‌ها هم «به یک دلیل (for a reason)» عملی را انجام می‌دهند (جنبه‌ی علی) و هم «با یک دلیل (with reason)» «جنبه‌ی تکوینی» عملی را انجام می‌دهند.
  4. ونت به جدایی تبیین و تفسیر اعتقاد ندارد و بر آن است که تبیین می‌تواند جنبه‌ی علی و یا تکوینی داشته باشد، نه آنکه تبیین جنبه‌ی علی داشته باشد و تفسیر جنبه‌ی تکوین.
  5. عوامل مادی و فکری در تأثیرگذاری بر رفتار انسانی در رابطه‌ی متقابل با یکدیگرند. پس به‌جای فرض جدایی میان عوامل مادی و فکری، باید به فهم چگونگی پیوند آن‌ها با یکدیگر توجه داشت.
  6. سازه‌انگاران (غیر ونت) به امکان ارائه‌ی تعمیم‌های وسیع در مورد روابط بین‌الملل بدبین هستند.
  7. مسئله دیگری که در سطح معرفت‌شناسی مهم است مسئله کارگزار، ساختار است. ساختارگرایی موردانتقاد است. چون ساختار و کارگزار در سطح هستی‌شناسی مستقل از هم تعریف نمی‌شوند، علی‌القاعده نباید به دنبال رابطه‌ی علی و در سطح معرفت‌شناسی میان آن‌ها بود و در مقابل، باید به چگونگی رابطه‌ی میان آن‌ها (و نه چرایی) پرداخت.
  8. رابطه دانش و ارزش یا فاکت و ارزش نیز از مباحث موردتوجه است. آنچه سازه‌انگاری کمتر به آن توجه می‌شود، ابعاد هنجاری نظریه‌پردازی و بازاندیشی نظریه است ==» یکی از دلایل انتقاد به سازه‌انگاری.
  9. در روابط بین‌الملل سازه‌انگاران بر موضع میانی سازه‌انگاری تأکید دارند.
  10. اسمیت: هدف ونت چیزی کمتر از ارائه‌ی راهی میانه بین نظریه‌های خردگرا و بازاندیشی‌گرایی (reflectivist) نیست.

## سازهانگاری و ابعاد ماهوی روابط بین الملل

### آنارشی و نظم

- ونت: آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند ==> آنارشی فی‌نفسه ظرفی خالی و فاقد هر نوع منطق درونی است.==>
- آنارشی نه لزوماً تعرض‌آمیز است و نه مبتنی بر همکاری.
- خودیاری از ذات نظام برنمی‌خیزد بلکه پدیده‌ای نسبتاً جدید است و ناشی از گسترش برداشت مدرن از حاکمیت همراه با تأکید آن بر وابستگی به مشروعیت داخلی دولت‌ها است.
- هویت کنشگران را شرایط آنارشیک تعیین نمی‌کند، این تعاملات آن‌هاست که هویت آن‌ها را مشخص می‌کند و بسته به این هویت خود و دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد.
- دو ساختاری که در سیاست ب رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند: آنارشی و ساختار هویت‌ها و منافع در نظام که به شکلی بینادزنی تکوین می‌یابد.
- عمل انسان‌ها بر اساس معانی پدیده‌ها برای آن‌هاست و در نتیجه آنارشی و خودیاری قبل از تعامل دولت‌ها هیچ معنایی ندارند.
- نکته دیگر محدود نساختن هنجارها و قواعد نظام یا جامعه بین‌المللی به قواعد و هنجارهای «خوب» است، یعنی آنچه باعث کاهش خشونت می‌شود. یک نظام ب می‌تواند واجد قواعد و هنجارهایی باشد که باعث افزایش خشونت نیز می‌شوند.

### نهادهای بین‌المللی و همکاری:

- ونت: نهادها واحدهای شناختی‌اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می‌کند، وجود ندارند.
- هویت‌ها، نهادها و منافع ناشی از فرایندهای اجتماعی متعاملی‌اند که برای سمت دادن به رفتار خود بر آن تکیه می‌کنیم اما از قبل داده‌شده (pregiven) و مسلم پنداشته شده نیستند.
- ونت: نهادهای بین‌المللی به کنشگران دولتی به‌عنوان سوژه‌های حیات بین‌المللی قوام می‌بخشد، به این معنا که تعامل معنا دارد میان آن‌ها را امکان‌پذیر می‌کنند.
- سازهانگاران بر آن‌اند که همکاری تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولت‌ها نیست.
- عناصری از واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و خردگرایی در روابط بین‌الملل وجود دارد و امکان غلبه هر سه مدل در نظام ب است.

### تحول در نظام بین‌الملل:

- موضع سازهانگاری در وهله نخست نسبت به تغییر «لادری» است. یعنی می‌تواند بگوید چرا و چگونه رخ می‌دهد و یا چرا تغییرات در سطح وسیع رخ نمی‌دهد، اما خود را مقید به یک دیدگاه طرفدار یا مخالف تغییر، نمی‌سازد.
- تغییر هویت‌ها در بلندمدت می‌تواند به تغییر ساختارهای منجر شود.
- ونت بر آن است که فرهنگ روابط بین‌الملل یا سرشت نظام در کل سه حالت می‌تواند داشته باشد، هابزی، لاک، کانتی.==> این سه سرشت بر اساس انتخاب گروه بزرگی از دولت‌هاست، یعنی این دولت‌ها هستند که سرشت آنارشیک ب را انتخاب می‌کنند. آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند وابسته به این است که هویت‌ها و منافع آن‌ها چیستند و هویت‌ها و منافع نیز تغییر می‌کنند.==> آنچه مهم است: هویت‌ها و منافع چگونه ساخته می‌شوند. برای این کار بررسی معنای بینادزنی لازم است.

- ونت بر آن است که با توسل و تأکید بر عمل میان دولت‌ها می‌تواند فرایند میان دولت‌ها را احیا کند و این به معنای آن است که همه نوع تحولی را با هر نوع سمت و سویی می‌توانند توضیح دهند.
- کوزلوسکی و کراتوچویل به‌صراحت به دنبال توضیح تحول در نظام بین‌الملل‌اند: در سیاست ب کنشگران از طریق کنش‌هایشان نظام را بازتولید یا متحول می‌کنند. تغییر بنیادین در نظام ب هنگامی رخ می‌دهد که کنشگران از طریق رویه‌های خود هنجارها و قواعد تشکیل‌دهنده تعاملات بین‌المللی را تغییر می‌دهند. علاوه بر این بازتولید رویه کنشگران بین‌المللی (دولت‌ها) وابسته به بازتولید رویه‌های کنشگران داخلی (افراد گروه‌ها) است.
- سازه‌انگاران برآنند که هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر پیدا کنند.==> یعنی حتی اگر دولت‌ها در ابتدا به‌عنوان موجوداتی خودمختار و خودمحور و خودخواه و منفعت‌جو در مقابل یکدیگر قرار گیرند، اما در یک فرایند مستمر مبتنی بر همکاری ممکن است به کنشگران غیر خودمحور و نوع‌دوست تبدیل شوند.==> اولویت‌های بنیادی کنشگر تغییر می‌یابد.
- نهادهای بین‌المللی عرصه‌هایی هستند که هنجارها درون آن‌ها به کار گرفته می‌شوند، تفسیر می‌شوند و دچار تحول می‌شوند و نیز ناشرین هنجارها هستند و کنشگران را جامعه‌پذیر می‌کنند.==> تغییر در نظام بین‌الملل می‌تواند از طریق این نهادها صورت گیرد.
- توجه مشترک (غیر ونت) همه سازه‌انگاران چگونگی ساخته‌شدن هویت دولت است.
- کوزلوسکی و کراتوچویل: دولت‌ها صرفاً واحدهایی حقوقی یا سازمانی رسمی نیستند، بلکه مجموعه‌ای از رویه‌هایی که به شکل هنجاری قوام یافته‌اند و گروهی از افراد از طریق آن‌ها نوع خاصی از تجمع سیاسی را تشکیل می‌دهند.
- خاصیت برساخته برجسته در نظام ب «حاکمیت» است که بنیادی‌ترین نهاد در جامعه ب محسوب می‌شود و بنیان قوام‌بخش دولت است. حاکمیت قاعده همزیستی در درون نظام دولت‌ها بوده، هویت‌های سیاسی را تعریف کرده است ==> حاکمیت مفهومی ذاتاً اجتماعی است.
- حاکمیت تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که درون چارچوبی اجتماعی قرار گیرد که آن را به استناد نیت‌مندی جمعی معتبر می‌شناسد.
- شناسایی یک بعد بسیار روشن برساختگی است اما سایر ابعاد مثل جمعیت، سرزمین و اقتدا نیز برساخته‌اند.
- توجه به برساختگی تاریخی جامعه بین‌المللی موجود با نهادها و رویه‌های آنکه جنبه اروپامدارانه دارند، از مسائل موردتوجه سازه‌انگاران است. این برداشت‌های غرب از حاکمیت است که باعث می‌شود در مواجهه با غیر غرب در مورد حاکمیت یا عدم حاکمیت آن‌ها تصمیم بگیرد.
- در مورد تغییرپذیری سازه‌انگاران آن را ممکن اما مشکل می‌دانند.

## ارزیابی

- در مورد منزلت سازه‌انگاری اتفاق نظر وجود ندارد و نیز نمی‌توان آن را یک نظریه یا کلیت یکپارچه دانست.
- سازه‌انگاران به دلیل میانه بودن موردانتقاد همه قرار می‌گیرند.

- کراسنر از دید مادی‌گرایانه بر آن است که داده‌های تجربی مؤید نظر ونت نیست، در روابط بین‌الملل هنجارها بسیار شکننده‌اند. «کنشگران به توانایی‌های مادی اهمیت می‌دهند.
- یکی از انتقادهای اصلی توجه صرف به بازیگران دولتی است. این هم به دلیل این است که کنشگران دولتی هنوز اهمیت بیشتری دارد.

با آرزوی موفقیت برای شما

